

به مناسبت بیستمین سالگرد
کشتار زندانیان سیاسی

از تجارب جنبش جهانی کمونیستی
بیاموزیم : کمونیسم در حال پیش
روی است

از نامه های رسیده : به نیروی خود
اتکا کنیم

رویزیونیست شوونیستها و مسئله ملی !

مهر (اکتبر)، ماه سالگردها

اول مهرماه هرسال، بازگشائی مدارس و دانشگاهها آغاز می شود. فرارسیدن این روزخجسته، هرچند برای میلیونها کودک و نوجوان و جوان، روزمیمونی است برای بالابردن دانش و ارتقاء شخصیت شان از طریق فراگرفتن علوم و فنون؛ مع الوصف، برای صدها هزار کودک از تحصیل بازمانده و خانواده های تنگدست کارگر و زحمت کش، که در اندیشهی ضرورت فراهم آوردن وسایل تحصیلی هستند، با فقدان امکانات مالی برای فرستادن فرزندانشان به دبستان و دبیرستان و دانشگاه، به رنج و عذاب سختی گرفتار می شوند و آن بخش از دانش آموزانی هم که وارد مدارس می شوند، با سیستم ارتجاعی آموزش و محیط مختنقی که فقط گوسفندوار باید زیر حکم ولایت فقیه اسلامی در مدارس قرار بگیرند، امکان شکوفائی و آزاداندیشی را از دست می دهند. دانش جویان نیز که با هزاران ترفند ضد دموکراتیک حاکمان، روبه رو می گردند، خود را برای مقابله با انواع مصائب تحمیلی توسط رژیم، آماده می سازند.

۱۳ مهرماه امسال (۴ اکتبر) روز جهانی معلم است. نقش آموزگاران در تربیت کودکان و بالابردن دانش آنها بدون تردید از اهمیت درجه اولی برخوردار است. نه تنها معلمان باید مورد حمایت مادی و معنوی دولتها قرار بگیرند، بلکه باید به مثابه آن که "آموزش دهنده خود نیز باید آموزش ببیند"، دولتها موظفانند تا زمینه را برای چنین آموزش آنها فراهم کنند. اما در ایران معلمان

بقیه در صفحه دوم

شله قلمکاری درست کرده اند که در آن همه چیز پیدامی شود، الا درک و فهم درست از اوضاع جهانی و چه گونه گی حل مسئله ملی در چنین وضعیتی! نفرت ملی در دیدگاه اینان جایگاهی به مراتب بالاتر از نفرت طبقاتی دارد و هرگونه تحولی در وضعیت ملل جهان و ایران را منوط به تحقق استقلال آنها ذکر می کنند. به بررسی دیدگاه آنان از نزدیک بپردازیم .

۱- تعبیر آنها از مسئله "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و ایجاد دولت خودی":

آنها نظرات خود را چنین بیان می کنند :
"سوسیالیستهای آذربایجان اعتقاد عمیق
بقیه در صفحه سوم

اخیرا جزوه ای تحت عنوان : "چرا استقلال می خواهیم" - مسئله ملی و سوسیالیستهای آذربایجان جنوبی - منتشر شده که در لافاه دفاع از سوسیالیسم، به تحریف نقطه نظرات کمونیستها در مورد ملیتها پرداخته و چنان مسئله ای ملی را عمده نموده، آن هم در وضعیتی که امپریالیستها به شدت سیاست استعماری "تفرقه بیانداز و حکومت بکن!" را پیش می برند، که عملا و صرف نظر از نیت و دیدگاه نویسنده یا نویسنده گانش، در راستای استراتژی امپریالیسم فراملی ها برای تسلط کامل بر جهان تحت سلطه، قرار گرفته است. اینان با "یکی به میخ و یکی به نعل زدن" و استفاده اپورتونیستی از احکام کمونیسم علمی، از مسئله ملی آش

بحران جهانی سازی به شیوه امپریالیستی!

امروز از تمام این رویاهای پوچ، سرزمین سوخته ای مانده تا به جهانیان این پیام را برساند این تنها پیش پرده ای از بربریت سرمایه داری است که برای بلعیدن جان و مال شما، خود را این چنین می آراید.
در ماه سپتامبر ۲۰۰۸ دمل چرکینی سرباز کرد و جهان را به بوی تعفنش تسخیر نمود که ریشه در نظام سرمایه داری جهانی در کل و به طور مشخص در سیاست نئولیبرالیستی داشت.
آغاز رشد این بحران به سال های دورتری باز می گردد، به دورانی که نئولیبرالیسم که

نیویورک بی شک مشهورترین شهر آمریکاست، شهری که هر ساله میلیون ها توریست برای دیدنی هایش و خرید از بوتیک های آن در آنجا به قدم زنی می پردازند.

شهری سریع، شهری سرزنده و جوان! شهری که کارمندان وال استریت با کت و شلوارهای خاکستری و مشککی خوش دوخت و کفشهای چند صد دلاری خود و با ظاهری آراسته در کافه ها نشسته و فخر به فقرای جهان می فروشند، شهری که ثابت می کرد "پول، در معامله و شرط بندی است و نه در تولید!"

بقیه در صفحه هفتم

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



مهراکتبر). بقیه از صفحه اول

جزو زحمت کشان رنج دیده‌ای هستند که اولاً باید با شندرغاز حقوق ماهانه بسازند و برای تامین مخارج خانواده به واکس زنی و دستفروشی و مسافرکشی و غیره بپردازند و ثانیاً برای حفظ شغلشان به سازحاکمان برقصند. علم و دانش و دست‌آوردهای مترقی و پیش رو بشری را کنارگذارند و مشتی لاطانات دینی را به خورد بچه‌ها بدهند و اگر تن به این خفت و خواری ندادند، از کاربرکنار شوند. امسال به معلمان اجازه‌ی گرفتن سال‌گرد روز معلم راهم در ایران ندادند و حتا به معلمان هشدار داده شد که در صورت برگزاری این روز با آنها به شدت برخورد خواهد شد. (به نقل از مصاحبه میراکبر رئیس زاده از معلمان دستگیر شده و تازه آزاد شده با رادیوی صدای آلمان - یکشنبه ۱۴ مهر)!!

جالب این که ۷ روز پس از گذشت از روز معلم، وقتی در تهران معلمان می‌خواستند مراسمی به این مناسبت داشته باشند و حتا از قالیباف پاسدار - شهردار تهران دعوت شده بود که در آن مراسم شرکت کند، لباس شخصی‌های سازمان اطلاعات با کنارکشیدن علی اکبر باغانی و بهشتی لنگرودی از میان جمعیتی که منتظر برگزاری مراسم بودند و با گفتن اینکه "هم دستور زدن داریم و هم دستور بردن!" به "توجیه" آن دو معلم دستگیر شده پرداختند. در این ماجرا اختلاف بین جناح‌های رژیم دربرهم زدن مراسم را نباید نادیده گرفت. بدین ترتیب روز معلم یکی دیگر از قربانیان استبداد حاکم گردید.

اما برخورد به معلمان مبارز و استادان دانش گاه که نظام برده‌گی را در محیط کارشان نمی‌پذیرند، به‌گونه‌ای خشن‌تر پیش برده می‌شود. آنها را از کار اخراج کرده، تعدادی را روانه زندانها می‌نمایند و برخی دیگر منتظر اعدام‌اند و در عوض به جای آنان عوامل غیرمتمنخصص و نان به نرخ روز خور، به نام معلم و استاد، روانه‌ی محیط‌های آموزشی می‌گردند.

۱۷ مهر (۸ اکتبر) سال‌گرد روز جهانی کودک است. کشورهای عضو سازمان ملل کنوانسیون حقوق کودک (مصوب ۵۴ سال پیش توسط این سازمان) را امضا کرده‌اند، که ممنوعیت کار کودکان از جمله مصوبات آن است. اما تعداد غیر رسمی کودکان کار سر به میلیون‌ها می‌زند (طبق آمارهای موجود سازمان ملل و سازمان جهانی کار، تعداد

در ایران نه تنها حاکمان، سیاست ارتجاعی و قبیله‌ای "قصاص" را که دین اسلام نیز بر آن صحه گذاشته‌است به تمامی به اجرا درمی‌آورند، بلکه اعدام کودکان زیر سن قانونی (۱۸ سال) را نیز با سبیت هرچه تمام‌تر ادامه می‌دهند و مقام اول را در جهان در این قساوت به دست آورده‌اند! آنها پا را از این هم فراتر نهاده و مبارزان سیاسی مخالف خود را به عناوین مختلف: از ترور و زیر شکنجه کشتن گرفته تا به بهانه های پوچ "اقدام علیه امنیت کشور"، "مفسد فی الارض" و غیره به دست جلادان می‌سپارند و حتا زندانیان سیاسی محکوم به زندان را پس از گذشت سالها از محکومیت‌شان، در ابعاد هزاران به میدانهای اعدام و تیرباران می‌فرستند تا مشتی حیوان وحشی انسان نما را که برای چاپیدن مردم و حفظ موقعیت برتر خود، نیاز به اعمال زور تاسرحذنهائی ممکن دارند، ارضاء نمایند. سنگسار زنان و بعضاً مردان به جرم "زنا" نیز، در شقاوت چیزی کمتر از به آتش کشیدن انسانهای معترض به حکومت کلیسا در قرون وسطا، ندارد.

این واقعیات و اتفاقات روزمره دیگری نظیر مبارزات دائمی کارگران و زحمت کشان برای دریافت مزدهای معوقه شان، جلوگیری از اخراج از کار، مخالفت با رایج شدن قانون جنگل در بازار کار (استخدام موقتی)، مبارزات دائمی کارگران برای متشکل شدن و دفاع از حقوق پایمال شده‌شان؛ مخالفت با دخالت دین در امور خصوصی زنان، مخالفت با ایجاد "ازخود بیگانگی" بین انسانها از طریق جداسازی مردان و زنان، اعتراض به موقعیت برده‌وار زنان در مقابل مردان و حاکمیت مردسالاری بر تمامی ارگانهای فاسد جامعه؛ اعتراض مکرر دانش‌جویان به دخالت نیروهای نظامی و انتظامی در دانش‌گاه، شکنجه و زندانی کردن و اخراج دانش‌جویان؛ تجاوز به آزادی بیان و اندیشه و اذیت و آزار نویسندگان و روزنامه نگاران؛ اعمال استبداد کور در مورد حقوق ملل ساکن ایران و غیره و غیره، نشان می‌دهند که نظام جهانی سرمایه از جمله در ایران نیاز به ظاهر سازی، و بترین سازی و نام‌گذاری روزهایی به نام کودک، معلم و غیره دارد و این امر تلاشی است برای پوشاندن چهره‌ی غضبناک و چشمهای خون گرفته‌اش در انظار جهانیان، تا بتواند چند صباح دیگری به ماندن در موقعیت برتر طبقاتی‌اش، تداوم بخشد.

رژیم جمهوری اسلامی در حالی که

کودکان کار به حدود ۲۵۰ میلیون کودک در جهان می‌رسد که فقط در ایران طبق آمار رسمی ۵. ۱ میلیون کودکان کار را شامل می‌شود) و روز به روز تعداد بیشتری از کودکان و از جمله کودکان کار و کودکان خیابانی در خطر مرگ و میر ناشی از کمبود غذا و آب آشامیدنی، فقدان وسایل بهداشتی و درمان و یا سوء استفاده از آنان در بازار کاری رحم عرضه و تقاضا، کشاندنشان به فحشاء و فروش مواد مخدر، که تاحد کشتن آنان و فروش اعضای بدنشان پیش رفته است، قرار می‌گیرند. این امر نشان می‌دهد که بین اختصاص یک روز به نام کودکان در جهان سرمایه داری، از نظر حاکمان کشورها، چیزی جز فریب و نیرنگ مسخره و وقیح نیست. آنچه که برای نظام سرمایه داری مقدس است، تمرکز روز افزون سرمایه از طریق خرید نیروی کار ارزان است و حقوق کودکان را در حدی باور دارد که نیاز به نیروی کار و تامین سودش را فراهم کند. هم اکنون کودکان یکی از قربانیان اصلی جنگ تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه هستند. کسانی که هنوز هم سنگ برقراری حاکمیت سرمایه را در کشورهای پیرامونی به سینه می‌زنند، باید شرم کنند.

تنها این قربانیان نظام جهانی سرمایه هستند که در چنین روزی برای دفاع از حقوق کودکان دست به اعتراض می‌زنند و مورد تهدید و تحقیر و دستگیری و آزار قرار می‌گیرند، اما وظیفه‌ی خود را در قبال کودکان لحظه‌ای فراموش نمی‌نمایند.

۱۹ مهر (۱۰ اکتبر) روز جهانی مبارزه با اعدام است. بشرامروزی، بعد از گذشت هزاران سال و دیدن تجارب منفی مربوط به حکم اعدامها و غیر موثر بودن آن در جلوگیری از جرم و جنایت، مدتهاست به این نتیجه رسیده است که با اعدام جانیان و خلافکاران، معضلات جوامع بشری حل نشده و روز به روز بیشتر روشن می‌شود که علت دست زدن به اعمال جنایتکارانه، منشائی اجتماعی دارد تا فردی، که اساساً نیز از نابرابری انسانها در عرصه اجتماعی و ناعدالتیهای موجود در آن برخاسته و بعضاً نیز مربوط به اختلالات در ساختار فیزیکی انسانها می‌شود که در این صورت نیز در صورت حساس بودن جامعه نسبت به سلامت افراد، می‌توان دامنه‌ی آن را محدود نمود. لذا بیش از پیش حکم اعدام در بسیاری از کشورهای جهان کنار گذاشته می‌شود. اما



"حق ملل در (تعیین) سرنوشت خویش" و "دفاع از ملل تحت ستم" بسنده کنیم. (همانجا)

"دست یابی به حق تعیین سرنوشت به معنای کامل آن تنها دراستقلال آذربایجان جنوبی و جدائی آن از ایران عملی و امکان پذیر خواهد شد". (ص ۱۱)

"امروز دربسیاری ازکشورها معمولا مردم با رای خود دولت را تعیین می کنند. ولی درایران دولتی حاکم است که ملل ستم دیده به آن رای نمی دهند". (همان جا)

"آلترناتیو دیگر برای حل مسئله ملی آلترناتیو کمونیستهای فارس است که با روشهای لنینیستی و استالینیستی انطباق دارد که از اساس با متد کارل مارکس دربرخورد به مسئله ملی درتضاد است. سوسیالیستهای ایران درواقع ناسیونالیستهای چپ ایران هستند. این جناح از سوسیال شوینیستها ... ادعا می کنند که مسئله ملی تنها با نابودی سرمایه داری توسط انقلاب پرولتری و سوسیالیسم حل خواهد شد... آنان جدائی و استقلال را مثل مسئله "طلاق" به کسی توصیه نمی کنند. ولی ادعا می کنند که اگرملتی خواست می تواند طلاق بگیرد و جداشود. ولی به این شرط می تواند جدا شود که اگر حزب و دولت حاکم تشخیص دهد که جدائی به ضرر کارگران ایران نیست". (ص ۲۷)

"آنها(منظور چپهای فارس است - ن) به غلط تصورمی کنند و یا بهانه می آورند که کشوربزرگ به اتحادطبقاتی پرولتاریا کمک می کند. آنها افکار شوینیستی خود را پنهان کرده و اعلام می کنند که تجزیه ایران به کشورهای کوچک و ایجاد مرزهای جدید به اتحاد و همبستگی کارگران لطمه می زند". (ص ۲۹)

"اگر سوسیالیسم ایرانی توان رفع ستمگری را دارد، دراین صورت تا کی ملل تحت ستم درایران انتظارسوسیالیسم را بکشند تا شاید حق و حقوقی از نوع روسی یا لنینی را که از نوع فرهنگی بود شامل و نصیب آنها بشود؟". (همان جا)

"استقلال کوتاهترین و آسانترین راه برای رفع ستم ملی است... چه رهبری مبارزه بدست بورژوازی، سوسیالیستها و یا ... همه گرایشات سیاسی و متشکل آذربایجان جنوبی باشد". (ص ۳۰)

"رابطه دو ملت ترک و فارس براساس دشمنی تعریف می شود... بی اعتمادی، رقابت، نفرت و کینه بین کارگران"

کلیه نیروهای انقلابی و دموکراتیک در سالگردهای مربوط به حقوق انسانهای پامال شده: همانند ۸ مارس - روزجهانی زن - و اول ماه مه - روزجهانی کارگر- متحدان به دفاع از حقوق استنمارشدهگان و ستم دیدهگان برخیزند و نشان دهند که حاکمیت زور و قلدری، استنمار و ستم و ریا و فساد را نمی پذیرند و عزم راسخ در برانداختن نظام سرمایه داری حاکم برجهان دارند و برای تحقق این امرمتحد و متشکل می شوند.

باشد که درآتش این پیکار انقلابی و مترقی و با فشرده شدن صفوف انبوه مبارزاتی کارگران و زحمت کشان ایران، صف انقلاب به چنان نیروئی تبدیل شود که نظام عقب مانده سرمایه داری ایران را که اکنون با توسل به مذهب خود را هنوز سرپا نگهداشته است، با قیام و قهر انقلابی از بیخ و بن براندازند و نظام پیشروی را بنا نهند که درآن اثری از تمایزات طبقاتی، جنسی، ملی، نژادی، مذهبی، فرهنگی و غیره نباشد.

سوسیالیسم تنها آلترناتیو جهت نجات بشر از اوضاع فلاکت بارحاکم کنونی برجهان و ایران است.

مبارزه برای تحقق حقوق پامال شدهی گروههای انسانی در سالگردهائی که جهانی هستند، زمینه مناسبی را برای افشای رژیم و بسط و گسترش مبارزات مشترک و همبستگی ها دراین مبارزات، فراهم می سازد و بدون شک درخدمت رشد مبارزات درجهت تحقق انقلاب پرولتاریائی قرار دارد.



رویزیونیست ... بقیه از صفحه اول

دارند که تنها راه رفع ستم ملی، استقلال و خروج آذربایجان از اشغال و استعمار ایران است". (ص ۱)

"مبارزه با ظلم ملی و هر نوع ظلم دیگری، تفکر و فعالیت روزمره سوسیالیستها را تشکیل می دهد. برقراری عدالت و برابری حقوق انسانی و دموکراسی درجامعه آرزو و آرمان سوسیالیستها است. (همانجا)

"مانمی خواهیم مفسر و مدعی پرحرف و بی عملی باشیم و فقط به قبول حقانیت شعار

به مبارزات مداوم کارگران و زحمت کشان، با گلوله، شکنجه و زندان پاسخ می دهد، اما دربرابر زندان اصلی ثمره ی کار مردم همیشه تسلیم بوده و خضوعانه و سربزمیرانانه، برای تحقق خواستهای آنان با سرعتی کم نظیر اقدام نموده و می نماید. کما این که به محض شروع اعتراض بازاریان به وضع مالیاتی شان و ازجمله اعتصاب طلافروشان اصفهان و متعاقب آن اعتصاب صنف لوازم خانگی و بازار هندوها دراین شهر و گسترش اعتصاب به بازار تبریز، یزد، قزوین و سرانجام طلافروشان تهران در پنج شنبه ۱۸ مهر، درعرض کمتر از یک هفته، دولت محمود احمدی نژاد صدای اعتراض آنها را شنید و طی نامه ای از وزیر اقتصاد و دارائی آقای شمس الدین حسینی خواست تا به اجرا درآوردن وضع مالیات بر ارزش اضافه و ازجمله مالیات ۳٪ برای کالاهای خرده فروشی - به استثنای مواد مهمی نظیر نان و شکر - را فعلا تا دوماه مسکوت بگذارد تا برنامه این کار مجددا مورد بازبینی قراربگیرد و جالب آن که با ارسال لایحه ای این امر را به یک سال دیگرمحول نمود!

این امر مصادف با زمانی است که درسطح جهانی نیزدرشرایطی که ناشی از هرج و مرج تولیدی درنظام سرمایه داری جهانی و رقابت افسارگسیخته برسر فتح بازارهای جهان و متعاقب آن تنزل نرخ سود و دراین میان فرصت افتادن به دست انحصارات بزرگ سرمایه برای بلعیدن سرمایه های کوچک و اندوخته های مردم و دستیابی به تمرکز سرمایه بیشتر، بحرانی سراسری بورسهای معظم بی سابقه که سونامی دربورسها لقب گرفته است، آنها را به لرزه مرگ درآورده است. اما دراینجا نیزبلافاصله دولتهای سرمایه داری راه حل را در گذاشتن ثروتهای عمومی متعلق به مردم کشورهای خودی دیده و با دست و دل بازی و صدها و هزاران میلیارد دلار از کیسه مردم تقدیم بانکهای معظم نمودند. تازه این اول کار است و هشام تشنه بانکها به این هم قناعت نکرده و قصد کشیدن آخرین دینار از دارائی مردم را جهت رفع عطش دارد.

ولی هر روز شاهد هستیم که دولتها، علارغم تورم و گرانی، در افزایش شندرغازحقوق و مزد کارگران و زحمت کشان و مستمری بازنشستهگان و غیره شدیداً مقاومت می کنند!

درچنین وضعیتی ضروری است تا



ترک و فارس با روشنی هر روز در زندگی روزمره دیده می‌شود. هر دو ملت علت بدبختی خود را در وجود دیگری می‌بیند." (همان جا)

"ما تجربه غرب را هر روز شاهد هستیم و می‌بینیم که دموکراسی غربی حتی در دموکراتیک‌ترین کشورها نه تنها نتوانسته است مسئله ملی را حل کند، بلکه برعکس، در دموکراتیک‌ترین کشورهای دنیا به اقلیت‌های ملی و یا ملل ضعیف ستم ملی اعمال می‌کنند... به خوبی می‌دانیم که دموکراسی بورژوازی از حل مسئله ملی در ایران عاجز است." (ص ۲۴)

"آزادی ملی و نابودی ستمگری ملی در نظام سرمایه‌داری ممکن است." (ص ۲۸) (پایان نقل قولها)

اغتشاش و آشفته فکری نویسنده یا نویسنده‌گان جزوه فوق‌الذکر، حیرت‌انگیز است. معلولها را جای علت گذاشتن، بی‌قراری خرده بورژوازی در کسب پیروزی سریع خیالی، دل بستن به بورژوازی بومی که در کل بورژوازی ایران ادغام شده‌است و غیره، درسطور فوق به عیان نشان داده می‌شود. آنها برخی نقطه نظرات سوسیالیستی را به عاریت گرفته‌اند تا در خدمت شوونیسم ملیت‌های تحت ستم ایران از آن سوء استفاده کنند. مسئله‌ی آنها نه دامن زدن به مبارزه طبقاتی پرولتاریای ایران، نه دعوت ملیت‌های تحت ستم به اتحاد با پرولتاریای سراسری در مبارزه علیه حاکمیت سرمایه داری ایران که تحت ایده‌نولوژی اسلامی بزرگ‌ترین استثمار و ستم را در سراسر ایران و از جمله نسبت به ملیت‌های ساکن ایران برپا داشته است، نیست. آنها طافت مبارزه‌ای قاطع، سخت، طولانی و پریپیچ و خم علیه هیولای مذهبی و استثمارگری حاکم و کلا حاکمیت طبقاتی استثمارگر و ستمگر در ایران ندارند. هم و غم آنها مبارزه علیه نظام جهانی سرمایه نیست که بشریت را به مرز بربریت کشانده و هم اکنون در کشورهای مجاور ایران، زنان و کودکان بی‌گناه ملتها را جهت رسوخ در منطقه و درآوردن ملل این کشورها به زیر یوغ سرمایه، قتل عام می‌کند و زیربنای اقتصادی ضعیف موجودات را داغان می‌نماید. آنها به عمد یا از روی نادانی غافل مانده‌اند که این هیولای جهانی است که روزی پهلویها را در دامن خود پروراند تا در تحقق پیش‌سنگری یکپارچه در برابر سوسیالیسم، شوونیسم ملت فارس حاکمان را بر سراسر ایران غالب کند و ۵۸ سال خون ملل ساکن ایران را زلو

وار بکند و ذخایر زیر زمینی و مشخصا نفت را به غارت ببرند و روز دیگر برای جلوگیری از عروج انقلاب پرولتری، زمینه را برای روی کارآوردن مذهب و کشیدن نوار سبز به دور رقیب خود، روسیه، و در رقابت با سوسیال - امپریالیسم روسیه هموار نمودند و امروز هم در برابر مقاومت ملل جهان علیه این درنده‌هیولای جهانی، تقسیم و تجزیه‌ی آنها به کشورهای کوچک را در دستور کار خود قرار داده‌اند تا بتوانند برای صدسال دیگر نیز به آقائی بر جهان ادامه دهند و شوونیست‌های ملل تحت ستم نیز به آنها دست افشانی می‌کنند و اسم این کار را رسیدن به "استقلال" قلمداد می‌نمایند!

این نویسنده یا نویسنده‌گان "سوسیالیست" رندانه از مارکس که در دوران رقابت آزاد که سرمایه‌داری بر بخش کوچکی از جهان حاکم شده و ملل جهان اساسا زیر ظلم و ستم نظام‌های فئودالی و بورژوازی تازه به قدرت رسیده قرار داشتند، مثال دفاع از آزادی ایرلند را می‌آورند، که مستعمره امپراتوری انگلیس بود و دوران بیش از نیم قرن تکوین امپریالیسم و سلطه‌گری آن و مبارزات ملل جهان تحت رهبری پرولتاریا را از مدنظر دور می‌کنند تا به سازمان ملل برسند که گویا از مارکس گرفته تا سازمان ملل همه استقلال ملتها را بدون هیچ اما و اگر پذیرفته‌اند و به تخطئه دست‌آوردهای کمونیست‌ها و مبارزات آنها در جهت تحقق "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا تشکیل دولت خودی" بپردازند. آنها عنصر مخرب را در تحقق این شعارنه مداخلات امپریالیست‌ها، بلکه به قدرت رسیدن پرولتاریا در روسیه و نظرات لنین می‌بینند که وی با اراده‌ای استوار و آهنین پرولتری، از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا جدائی و تشکیل دولت ملی دفاع کرده و به برکت انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ این اصل را به اجرا درآورد و بر استثمار و اشغال‌گری تزاری نقطه پایانی گذاشت. اما هم او تاکید کرد که هدف پرولتاریا متحد کردن ملتها بر اساس اراده آزادانه و برابر آنها و قدرت‌گیری پرولتاریای این ملل می‌باشد جهت براندازی هرگونه ستم طبقاتی موجود و نه ایجاد کینه و نفرت و جدائی بین آنها! این حضرات نویسنده با تبعیت از دیدگاه به غایت شوونیستی خود که در زورق سوسیالیستی پچیپیده شده، بدون تمایز‌گذاری، تمام چپ‌های ایرانی را هم یک جا و در غالب چپ‌های فارس، مورد لعن قرار می‌دهند تا حرف خودشان را به کرسی بنشانند!

کجاستند آن سوسیالیست‌ها و مللی که با کسب

"استقلال ملی" در جاده سوسیالیسم گام نهاده‌اند؟ اگر ادعای شما درست باشد چرا در عمل از جمله کشور نروژ و نلاند پس از کسب استقلال از اسپانیای استعمارگر در بیش از یک قرن و نیم گذشته، هنوز هم برای رهائی خود از سلطه امپریالیسم آمریکا تلاش می‌کند؟ مگر این که نظر شما در مورد استقلال، صرفا استقلال فرهنگی باشد. ولی حتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری که دهها و حتا چند صدسال است که مستقل هستند، در هیچ‌کدام، انجام انقلاب سوسیالیستی که علی‌القاعده باید هدف سوسیالیست‌ها باشد، فراهم نشده و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی نه تنها به بلعیدن دسترنج کار و ثروت تمامی ملل جهان، بلکه استثمار طبقه کارگر و زحمت کشان خودی را با حرص و ولع ادامه می‌دهد و حتا به قول خودتان مسئله ملی را هم حل نکرده‌است؟! پس مشکل شما آقایان و یا خانم‌های "سوسیالیست" چیست، جز تلاش برای روی کارآوردن بورژوازی و یا خرده بورژوازی خودی؟ اعم از این که "ملی" باشند یا وابسته!

به علاوه، مگر قیام شیخ محمد خیابانی و سپس ایجاد جمهوری دموکراتیک آذربایجان به رهبری پیشه‌وری توسط دولت مرکزی و با دخالت نیروهای خارجی به خون کشیده نشد و دست‌آوردهای اولیه‌ی آنها بریاد نرفت؟ مگر شکست جنبش انقلابی دموکراتیک در کردستان پس از روی کار آمدن رژیم اسلامی نشان نداد که به مجهولی به نام ضرورت وحدت پرولتاریا و ملل ایران برای سرنگونی حکومت مرکزی، در معادله توازن قدرت انقلاب و ضدانقلاب، کم بها داده شده‌است؟ مگر شکست این حرکات دموکراتیک و بسیاری دیگر در جهان نشان نداد که کسب حق تعیین سرنوشت در عصر امپریالیسم با معضلات فراوانی روبه‌رو بوده و باید نیروی مادی و فکری پیشرو دیگری برای تحقق آن فراهم نمود؟ مگر انقلاب مشروطیت و مقاومت انقلابیون و مردم آذربایجان به رهبری ستارخان، حیدر عموغلی، علی مسیو و غیره هم راه با دیگر مبارزان مشروطیت در سراسر ایران نشان نداد که علاوه بر کمبود تجربه انقلابیون مشروطیت و علاوه بر توطئه‌ها و مداخلات خارجی، آنان سیاست درستی را در مبارزه پیش بردند و گام مهمی در جهت ایجاد دموکراسی در ایران در صدسال پیش برداشته شد و سلطنت مطلقه و بدون قانون به شدت ضربه خورد و شرایط برای رشد مناسبات بورژوازی، علاوه بر حاکمیت

شوونیسم دولتی فارس(*)، اندکی



مساعدرنگشت؟ شما با نظراتی که ارائه می دهید، به نظر و عمل انقلابیون پرافتخار ملت خود نیز که برای رهائی و از جمله حقوق ملی مبارزه کردند، قلم قرمز کشیده‌اید و حتا از قیام شیخ محمد خیابانی و جعفر پیشه‌وری جمع‌بندی نادرستی ارائه می دهید؟ مگر پیشه‌وری نبود که گفت: **تهران نشینان ما را به تجزیه طلبی متهم می کنند، اما مسئله واقعی برسر لحاف ملانصرالدین یعنی تقسیم زمین فنودالها بین دهقانان آذربایجان است!** (ر.ک. به کتاب وی: ۱۲ شهریور- شهریورین اون ایکی سی)

اگر طبق گفته خودتان حتا در پیشرفته ترین دموکراسیهای غربی از بین بردن ستم ملی ممکن نیست، پس چرا باز هم ادعای کنید که ستم ملی را بورژوازی خودی هم می تواند از بین ببرد؟ آیا این ادعای شما نشان نمی دهد که نسبت به تواناییهای بورژوازی خودی در کسب آزادی ملی اعتماد دارید؟ و گر نه با چنین جسارتی به دفاع از آن بر نمی‌خاستید؟ اگر به راستی خواهان حق تعیین سرنوشت ملت ترک هستید، همان طور که لنین مطرح ساخت شعار وحدت ملل ساکن ایران برای سرنگونی رژیم مستبد حاکم را سردهید و بگذارید که مدافعان راستین خلق فارس یعنی کمونیستهای فارس از حق جدائی ملت ترک دفاع کنند و پس از قطع سلطه‌ی حاکمان استثمارگر زمینه برای تصمیم به اتحاد و یا جدائی به طور داوطلبانه و آزادانه فراهم شود!

کشور ایران ناشی از سوابق تاریخی‌اش دولتهای متمرکز ۲۵۰۰ ساله داشته است، با ویژهگیهای مخصوص خودش و در قالب "ممالک محروسه". ترکها، قرن‌ها برای ایران حاکم بودند و طبق گفتار شما تمام ایران را "اشغال کرده‌بودند"، که سلسله فاجاریه آخرین آنها بود. در شرایط فعلی هم نه تنها ترکها در حاکمیت و در نفوذ بر بازارهای ایران نقش بزرگی دارند، بلکه به دلیل این در هم فرو رفته‌گیهای تاریخی، نفوذ و وجود ترکها فقط در آذربایجان خلاصه نمی شود و از خراسان گرفته تا فارس فعالیت و زندگی می‌کنند. به همین علت کمتر تشکل سیاسی اعم از حاکم و یا اپوزیسیون را می‌توان یافت که صرفا خالص و ملیتی و متمرکز باشد. این را باید یک پیشرفتی تاریخی برای ملل ساکن ایران به حساب آورد.

لذا برگشت به استدلال‌ات دوران رقابت آزاد سرمایه داری و نادیده گرفتن تاریخ ایران و برعکس، خواست فوری متلاشی کردن

ایران به خاطر تحقق "استقلال" آذربایجان و غیره، نشان از کونه نظری طبقاتی و شوونیسم لاعلاجی دارد که نویسندگان "سوسیالیست" ما گرفتار آن شده‌اند! و به مصداق فرد در حال غرق شدن به هر خس و خاشاکی دل می بندد، شما نیز فرصت طلبانه گرفتار آن شده و حتا ناراحت هستند که در میان خود فعالان آذربایجانی ضد رژیم جمهوری اسلامی نیز نظرات شما خریدار چندانی ندارد!

کمونیستها ضمن دفاع از "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و ایجاد دولت خودی"، هرگز در دام شوونیسم ملت تحت ستم یا ستمگر نمی افتند. چراکه آنها برای ساختن جهانی بدون مرز، بدون استثمار و ستم (اعم از ستم طبقاتی، جنسی، ملی، مذهبی، نژادی، فرهنگی و غیره) مبارزه می‌کنند. کمونیستها با تحلیل مشخص از شرایط مشخص، از جمله به حل مسئله ملی می پردازند، و در هر حالتی از دید منافع پرولتاریا و از جمله پرولتاریای ملت تحت ستم حرکت می کنند. اگر فرضا کمونیستها بتوانند در یک منطقه از ایران - اعم از منطقه‌ای ملیت نشین یا نه - قدرت را به دست بگیرند، کار خود را پایان یافته دانسته و برای دست یابی به کل قدرت مرکزی مبارزه را ادامه خواهند داد و امر پیشبرد انقلاب را نه صرفا از دید ملی یا منطقه‌ای، بلکه از دید طبقاتی، پیش خواهند برد که این امر به نوبه خود به از بین بردن ستم ملی نیز منجر می شود.

این امر شناخته شده‌ای هست که پرولتاریای کلیه ملل منافع مشترک دارند چرا که همه استثمار می شوند و نیروی کار خود را اعم از فیزیکی یا فکری به بورژوازی خودی و غیر خودی می فروشند. برعکس، این امر شناخته شده‌ای هست که بورژوازی - اعم از خودی و غیر خودی - برای حفظ مناسبات طبقاتی متکی بر مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و مبادله و تداوم بخشیدن به استثمار، سعی می کند کارگران را در مقابل هم قرار داده و به سبب استثمارگران انگلیسی "تفرقه بیانداز و حکومت بکن" را در پیش می‌گیرد. "سوسیالیستهای" آذربایجانی ما به جای درک این مسئله که مارکس آن را به روشنی گفته است نیمه حرف مارکس را به عاریت می‌گیرند و از نفرت کارگران ترک و فارس نسبت به هم دم می‌زنند!! مارکس در نامه‌ای به ویدمییر در سال ۱۸۷۰ می نویسد: **"همه صنایع و مراکز تجاری انگلیسی کارگران را به دو اردوگاه متخاصم و دشمن تقسیم کرده است، اردوگاه کارگران انگلیسی و اردوگاه کارگران ایرلندی. کارگر انگلیسی از کارگر ایرلندی نفرت دارد، چون او را**

رقیب خود می‌بیند... و کارگر ایرلندی، کارگر انگلیسی را ابزار احمقانه و شریک جرم فرمان روائی و حاکمیت انگلیس در ایرلند می‌بیند" (به نقل از خود جزوه فوق - ص - ۳۰ - تکیه از ما است).

پس این بورژوازی حاکم است که چنین وضعی را به وجود آورده است و عقل سلیم حکم می کند که کارگر انگلیسی و ایرلندی اگر درک درستی از توطئه‌ی دشمن مشترک خود داشتند، می بایستی مشترکا علیه این دشمن مبارزه کنند، حال چه در چارچوب یک کشور و چه در چارچوب دو کشور و در آن زمان چنین درکی موجود نبود، نه اینکه چنان برداشت کنیم که دیگر کار تمام است و کارگران دولت دشمن هم هستند و راهی جز جدائی بین آنها نمانده است و از این طریق در دام بورژوازی بیافتیم. بورژوازی بدون انداختن رقابت بین کارگران نمی تواند از عهده‌ی مبارزات آنان برآید!!

این نویسندگان محترم می‌نویسند: "کارگران ترک حق تشکیل سندیکا و تشکلهای کارگری را ندارند... اکثریت کارگران و زحمت کشان آذربایجان بیمه بی‌کاری و درمانی دریافت نمی‌کنند... (همان جا ص ۳۲)

به راستی اینان گویی در آسمان سیر می‌کنند. مگر کارگر فارس حق تشکیل سندیکا و دیگر تشکلات کارگری را دارد؟ مگر کارگر فارس بیمه بی‌کاری و درمانی دارد؟ مگر تمام مبارزات کارگران در تهران و اصفهان و مشهد و شیراز و کرمان و غیره رانتهای کارگران ترک و کلا غیر فارس انجام می‌دهند و کارگران فارس در پشت رژیم صف کشیده‌اند؟ مگر اخبار را نمی خوانید که به کارگران زن از جمله در نیشابور که منطقه‌ای فارس نشین است مزدی می دهند که ۸ برابر کمتر از حداقل مزدی است که خود رژیم تصویب کرده است (۲۱۹ هزار تومان در ماه)

بدین ترتیب، تبلیغ شعار تجزیه ایران توسط "سوسیالیستهای آذربایجان" تحت بهانه‌ی ضرورت استقلال ملل ساکن ایران، در وضعیت کنونی جهان، شعاری است به نفع امپریالیسم و بورژوازی شوونیست خودی و هیچ رنگ دموکراتیکی ندارد. در عین حال آب به آسیاب شوونیسم حاکم می ریزد که تحت بهانه‌ی تجزیه طلبی، مردم را علیه هر حرکت دموکراتیک در آذربایجان بسیج کند و آنها را به گوشت دم توپ خود تبدیل نماید! این دیدگاه شما سوسیالیستی نیست و به کلی با دیدگاه کمونیستی مغایر بوده و لذا در حل مسئله ملی در شرایط کنونی، ارتجاعی است. کمونیستها از تشکیل



دولت خودی ملل تحت ستم بدون هیچ قید و شرطی دفاع می کنند، اما آن را ضرورتاً و درهمه‌ی حالات به معنای جدائی ملل از یکدیگر نمی دانند و جدائی کامل را زمانی توصیه می کنند که احترام متقابل و اتحاد براساس برابری حقوق و داوطلبانه بودن این اتحاد، مخدوش شود. چراکه این امر به نفع پیشبرد امرانقلاب پرولتری و پیشروی مبارزات کارگران و زحمت کشان ملت تحت ستم می باشد. آن هم به خصوص زمانی که مللی ساکن یک کشور بوده و تاریخ مشترک طولانی مدتی باهم داشته باشند.

۲- نسخه انقیاد طلبانه‌ی رویزیونیست - شوونیست‌ها در تحقق استقلال ملی :

سوسیال شوونیست‌های ما برای توجیه نظرات خود به کمونیسم علمی حمله می کنند و می نویسند:

"برخلاف تفکرات و تئوریهای لنینیستی پیروزی سوسیالیسم در یک کشور امکان ناپذیر است". (همان جا ص ۳۴)

تئوری لنین در مورد فراهم شدن حلقه‌های ضعیف در نظام جهانی امپریالیستی و بوجود آمدن امکان برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی است و شروع ساختمان سوسیالیسم و نه آن گونه که شما مدعی هستید، پیروزی سوسیالیسم! خود پراتیک انقلابات پرولتری نشان داد که این امر شدنی است. اما به پایان رساندن انقلاب سوسیالیستی نیاز به حرکتی جهانی دارد تا توازن قوا در سراسر جهان به سود پرولتاریا بچرخد و مادام که این امر صورت نگرفته باشد، مبارزه طبقاتی در درون نظام تازه متولد شده سوسیالیستی ادامه خواهد یافت و ضرورت اعمال دیکتاتوری پر بورژوازی و انجام انقلابات مکرر فرهنگی شرطی هستند لازم و ضروری در تداوم انقلاب پرولتاریائی. باوجود این، مگر این لنین نبود که حق فنلاندیها و لهستانیها و غیره را برای تعیین سرنوشت خود به برکت پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، عملی ساخت؟ پس درد شما بی قراران شوونیست چیست که فریاد می زنید :

"ایران به مثابه کشوری استراتژیک در خاورمیانه خطری جدی به موجودیت و صلح کشورهای منطقه به شمار می رود". (همان جا - ص ۳۵)

این گونه تبلیغات ربطی به دیدگاه کمونیست‌ها ندارد. زیرا در عصر تجاوزگری آشکار امپریالیسم هر قدر کشوری ضعیف باشد به

همان نسبت زودتر توسط امپریالیسم هار و درنده تکه پاره شده و بلعیده می گردد. کافی است به حرکت تجاوزکارانه دو دهه‌ی اخیر امپریالیست‌ها نظری بیاندازیم تا ببینیم که آنها برای پیروز شدن در سیاست تهاجمی شان، کشورهای ضعیف را در درجه‌ی اول و با قیای "استقلال" برتن آنها کردن، می بلعند. به علاوه در منطقه‌ی خاورمیانه، این نه ایران بلکه اسرائیل است که "موجودیت و صلح کشورهای منطقه" را بیش از دیگر دولتهای مرتجع به باد مسخره گرفته و به تمامی مصوبات حتا سازمان ملل بی اعتنا بوده و اشغال گراست. رویزیونیست شوونیست‌های آذری ما زبان بوش و بلررا به عاریت گرفته‌اند که "محور شرارت" تراشی می کنند تا زمینه را برای ایجاد محاصره اقتصادی و سرکوب کشورها فراهم کنند. چرا آمریکا که به خاورمیانه لشکرکشی می کند و افغانستان و عراق را به سلاح خانه‌ای تبدیل کرده است، خطری برای صلح کشورهای منطقه ذکر نمی شود و ایران برجسته می گردد - هر چند که حاکمیت ولایت فقیه دمل چرکینی است که خون ملل ساکن ایران را کثیف کرده است؟ چون که باید با پیروی از سیاست امپریالیستی، چنان تبلیغاتی راه انداخت که بتوان در پرتو آن تجزیه ایران به نفع امپریالیست‌ها، عملی گردد!

عجا که این حضرات "سوسیالیست" از فوائد استقلال آذربایجان از جمله این نکته را می بینند که: "ماسوسیالیست‌های آذربایجان برای دفاع از هر میلیتر از اراضی آذربایجان جنگیده و خونهای زیادی به وطن هدیه خواهیم داد" (همان جا - ص ۴۳ - تکیه از ما است)

این گونه دیدگاهها مقدمه‌ی جنگ و خون ریزیهای خطرناکی را بین ترکها و کردها، ترکها و فارسها، ترکهای آذری و ترکهای ترکیه از هم اکنون نوید می دهند و نمونه هم در ایران پس از سرنگونی رژیم شاه وجود دارد که نزاعهای کرد و ترک در آذربایجان غربی حالتی خطرناک به خود گرفت. این دیدگاه با دیدگاه جهانی پرولتاریا که آزادی انسانها از یوغ ظلم و ستم را بر خون ریزی برسر یک میلیتر خاک وطن ترجیح می دهند، جهانی بدون مرز می‌خواهند و برای وحدت جهانی ملل جهان و از بین بردن حصارهای قلابی و مرزکشیهای فنودال - سرمایه دار، مبارزه می‌کنند، تفاوتی از زمین تا آسمان دارد. آنها می نویسند :

"در سیاست همه چیز محتمل است. بنابراین ممکن است ما ترکها در زمان جنگ ایران با کشوری خارجی، یا در شرایط ضعف اقتصادی، نظامی و سیاسی دولت ایران بایک قیام توده‌ای و تعرض سریع و با کمک کشورهای دوست حاکمیت را بدست بگیریم..." (همان جا - ص ۴۷)

اما سوسیالیست‌های فرصت طلب ما پرده‌ها را کنار زده و می نویسند :

"جلب و حمایت و توافق کشورهای قدرتمند جهان برای ما اهمیت شایانی دارد. چونکه امروزه هر تغییر و تحولی در جهان بدون دخالت، بدون رای و کمک کشورهای صنعتی و قدرتمند جهان به سختی صورت می‌گیرد..."

"دشمن درست کردن، دشمن خطاب کردن کشوری بخاطر کاپیتالیست و امپریالیست و غیره بودن اصلاً به نفع ترکها نیست... کوسوو، مونته نگرو بخاطر داشتن دوستان قدرتمند کشورهای اروپائی و آمریکا استقلال گرفتند. اوستیا و آبخازیا بخاطر متحد قدرتمند روسی در آستانه استقلال کامل قرار دارند. اما کردستان عراق، چینها و فلسطینیها هنوز نتوانسته‌اند دوستان قدرتمند در صحنه جهانی پیدا کنند" (همان جا)

پس از این همه این دست و آن دست کردن و یکی به نعل، یکی به میخ زدن، حرفهای غلط انداز زدن، گاه از کارگران فارس نفرت داشتن و گاه از "نیاز داشتن به قدرت و همکاری کارگران و زحمت کشان فارس" (همان جا) سخن گفتن و غیره بالاخره لبّ مطلب از زبان سوسیالیست‌های نوع سوسیال امپریالیست ما بازگو شد که از قدرتهای بزرگ امپریالیستی نترسیم، آنها دشمن ما نیستند!

پس معلوم شد که از نظر آنان، راه رسیدن به "استقلال آذربایجان" از واشنگتون و مسکو لندن می‌گذرد. این انقیادطلبی صرف است که در زمانی که ملت‌های جهان قهرمانانه در برابر تجاوزات امپریالیستی بلند شده و با دادن قربانیان فراوان، امپریالیست‌ها را به چنان مذلتی کشانده‌اند که هم اکنون قادر نیستند بر رکودی که می رود تا آنان را با بحرانی جهانی مواجه سازد، غلبه کنند، دست استغاثه به سوی این جهانخواران بلند شود که آی دوستان عزیز بیائید و ما را نجات بدهید. امروز در آذربایجان شمالی اگر پایگاههای سوسیال امپریالیسم روسیه برچیده شده‌اند، به جای آنها پایگاههای نظامی آمریکا جای گزین می گردند. امروز در آذربایجان

رهائی ملی باتکیه به امپریالیست‌ها ناممکن است !



این ساختار در کشورهای پیرامونی بود. هدف این سیاست برداشتن موانع دولتی بر سر "رشد" سرمایه و انباشت آن و تغییر مسیر حرکت یعنی توزیع جدید درآمد از طبقه کارگر و خرده بورژوازی به سمت بورژوازی بود.

بهباه آن هم: ترغیب طبقه بورژوا و متمول به کسب سود بیشتر برای ایجاد فرصت های شغلی جدید، بود!

"واقعیت آن است که تجدیدساختار نولیبرالی که طی دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در جهان عمومیت یافت دستاورد اندکی در زمینه رشد داشت: میانگین رشد جهانی در دهه ۹۰ معادل ۱/۱ درصد و در دهه ۸۰ معادل ۱/۴ درصد بود، در حالی که در دهه ۶۰ این رشد به طور متوسط ۳/۵ درصد و در دهه ۷۰ معادل ۲/۴ درصد بود. در این دو دهه سیاست های مداخله گرایانه دولتی حاکم بود. تجدید ساختار نولیبرالی نتوانست از رکود خلاص شود." (۳)

علت واقعی این بحران ها در ذات سیستم سرمایه داری نهفته است، چراکه با جنون سود جوئی و رقابت افسارگسیخته تا حد هرج و مرج در بازار عرضه و تقاضا که ظاهرا می بایستی "بادست نامرئی" اش دادو ستد را روبه راه کند، عجین است.

سیستم سرمایه داری نولیبرالی در عرض مدت بیست و پنج سال بیش از یکصد بحران مالی را از سر گذرانده است

مشهور ترین این بحران ها، بحران در کشور های آمریکای لاتین، مانند مکزیک و آرژانتین، بحران های مالی در آسیا در حد فاصل سال های نود، بحران مالی روبل در روسیه در سال ۹۶ و از هم گسیختگی بازار بورس وال استریت در اوایل سال ۲۰۰۱ می باشند.

برای توضیح بهتر علت وجود آمدن این بحران ها می بایست به سیستم سرمایه داری بازگشت. پدید آمدن مازاد های مالی و تولیدی در کشورهای متروپل و اشباع بازار های مصرف در این کشور ها، آنان را مجبور به سرمایه گذاری در کشورهای پیرامونی که هم بازار جدیدی دارند و هم نیروی ارزان کار، می کند. این دینامیک روند حرکت سرمایه نام می گیرد و ظاهرا و بنابر ادعای اقتصاد دانان سرمایه داری، این دینامیک می بایست برای سرمایه گذاران سود بیشتر و برای کشور های پیرامون دریافت کنندگان سرمایه، کار و رفاه و اقتصادی شکوفا به ارمغان آورد.

در اواخر دهه هفتاد این کشور های آمریکای لاتین هستند که مورد نققد

اروپا و بعدا در کشورهایی که "دروازه های خطر" محسوب می شدند مانند کره و تایوان، بود.

مهم ترین ویژگی برتن وودز الزام همه کشورهای به اتخاذ یک سیاست پولی بود که ارزش مبادله ارز کشور مربوطه را در یک چارچوب ثابت نگهدارد و دخالت دولت ها را برای کنترل بازار از طرق ابزار ویژه ای که بعدا بوجود آوردند ممکن سازند. وقتی امپریالیسم آمریکا قابلیت تبدیل دلار به طلا را متوقف کرد، این سیستم سقوط کرد. این امر وضعیت منحصر به فردی بوجود آورد که بر اساس آن دلار آمریکا به ارز ذخیره دیگر کشورهای امضا کننده برتن وودز تبدیل شد. (۱)

در سال های هفتاد با کنار نهادن شدن سیاست های برتن وودز، ناشی از رکوداقتصادی آمریکا که از سال ۱۹۶۹ شروع شده بود، گانگسترهای وال استریت به فکرچاره افتادند: ایجاد وحشت به منظورخدمت به قدرت گیری بیشتر غولهای وال استریت نظیر جی.پی. مورگان، سیتی بانک، نیکسون از سال ۱۹۶۹ وارد کارزار شد. نرخ سود قطع شد، دلاربه خارج سرازیرگشت. پول گرائی که فاسدترین نوع کسب درآمد است در بازار اقتصادی تفوق یافت. درسال ۱۹۷۱ اولین کسری موازنه بازرگانی آمریکا بروزکرد و پس انداز آمریکا یک چهارم بدهیهایش بود. در اوت همان سال نیکسون دستور داد تا به مدت ۹۰ روز مزدها و قیمتها ثابت بمانند. مالیاتها ۱۰٪ بالابرده شد و بهای دلار ۸٪ پائین آورده شد و در ۱۲ فوریه ۱۹۷۳ مجددا بهای دلار ۱۰٪ دیگر پائین آورده شد و بدین ترتیب با شناورشدن دلار، عدم ثباتی در بازار بورس فراهم گشت. با سازمان دادن تحریم نفتی قیمت نفت ۴۰۰٪ بالارفت. دلارهای نفتی دوباره زنده شدند و روند خرید دلار آمریکا برای پرداخت بهای نفت رو به افزایش گذاشت و میلیاردها دلار نیز از این طریق نصیب آمریکاشد. به مصداق "دزد بازار را آشفته می خواهد"، باتوجه به آنچه که گذشت، شرایط برای بلعیدن سرمایه های کوچک ورشکسته توسط غولهای وال استریت (شرکتهای بزرگ نفتی و بانکهای بزرگ)، مساعدگشت. (۲) بدین ترتیب سیاست های نولیبرالی شوک تراپی پی درپی، با کندی جایگزین سیاست های قبلی شدند که بعدا در زمان ریاست جمهوری کارتر، ریگان، بوش پدر و بوش پسر ادامه یافت.

سیاست جدید تجدید ساختار و گسترش نولیبرالیسم در کشورهای متروپل و تعدیل

شمالی با منابع نفت و گاز مردم در فقر و فاقه به سر می برند و سرمایه داران حاکم درناز و نعمت!! این نکات را "سوسیالیست" نماهای آزبایجانی ما بخوبی می دانند. اما وقتی که شووینیسیم فرصت طلبانه و بی قرار سرتاپای آنان را فراگرفته است، دیگر باید با کارت روباز، بازی کنند و ماهیت خود را به امپریالیستها بشناسانند، تا همانند تجربه عراق و تجربه ی سوسیال شووینیستهای کردستان ایران، به قیله گاه در حال افول آمریکا پناه ببرند تا شاید در فردا روز به مثابه عروسکهای برسر قدرت آمده و کمر خدمت به امپریالیسم دوست ببندند. از چنین آینده های شرم کنید و در تجزیه ی کشورهای جهان شریک جرم امپریالیستها نگرید، که خود ملت ترک در یکی دو قرن گذشته صدمات وحشتناکی از آن دیده و درمنجلابی که شما دعوت می کنید، هرگز نخواهد گذاشت.

ک. ابراهیم - مهر ۱۳۸۷

(* - درکنگره دوم حزب رنجبران ایران درسال ۱۳۶۳، باتوجه به ترکیبهای هیئت حاکمه در ایران درطول تاریخ، ویژه گی شووینیسیم حاکم بر ایران این گونه تعبیر شد: شووینیسیم ملت فارس حاکمان



بحران جهانی... بقیه از صفحه اول

همواره به صورتی نظری و حاشیه ای در نظام سرمایه داری وجود داشته، قد علم می کند و از سوی هیئت حاکمه بزرگترین کشور سرمایه داری جهان یعنی امپریالیسم آمریکا به عنوان "سیاست جدید" به کار گرفته می شود.

مدتی قبل از پایان جنگ جهانی دوم و تقسیم مجدد جهان شرایطی نوین بوجود آمد. اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در جنگ بر علیه فاشیسم هیتلری با موفقیت به پیش می رفت و نظام های کلاسیک امپریالیستی در اروپا به دلیل جنگ و بحران های اقتصادی دچار ضعف شدید شدند. امپریالیسم آمریکا که از رشد بالنده سوسیالیسم در اروپا و آسیای شرقی به هراس افتاده بود به فکر چاره ای افتاد. در این میان مبارزات متشکل و جهانی کارگران و سازماندهی های مستقل آنان هر روز فشار بیشتری بر دول سرمایه داری وارد می کرد. فراخواندن کنفرانس برتن وودز در ۱۹۴۴ در راستای حفظ نظام سرمایه داری در کشورهای امپریالیستی



برای وام گرفتن و بیشتر بدهکار کردن خود تشویق می کردند.

افتضاحات مالی پشت سر هم در دو موسسه مالی وام مسکن امریکا یعنی "فردی مک" و "فنی می" که شامل جعل و دستکاری تراز های مالی و پرداخت رشوه به نمایندگان ناظر بر این موسسات بود با پرداخت جرایم مالی و برکناری سه تن از مدیران آن بدون برانگیختن حساسیت رسانه های گروهی به اصل موضوع و براحتی لاپوشانی می گردد تا سیستم فریب کاری بدون هیچ مشکلی به ادامه کار خود بپردازد.

این دو موسسه مالی که ۹۷ درصد اوراق بورسی وام مسکن را به عهده داشتند در سال های پیش، با ورودشان به بورس عملا جزو تامین کنندگان هزینه جنگ امپریالیسم امریکا بر علیه ویتنام بودند. این دو موسسه در سال ۲۰۰۸ بیش از ۵۴۰۰ میلیارد دلار یعنی ۴۵ درصد کل وام های مسکن امریکا را در اختیار داشتند!

با رشد سریع بازار وام سود جویان بی رحم به راه کار دیگری رو می آورند. موسسات مالی "وام داران" خود را با فریب و دغل کاری تشویق می کنند که وام های مسکن خود را مورد تجدید نظر قرار داده و با گرفتن وام مسکن مناسب تری آنرا تجدید اعتبار نمایند. این دزد ها برای فریب "وام داران" شرایط دریافت وام جدید را آسان تر و عملا در بیش از نیمی از قراردادهای به جعل سطح درآمد "وام داران" پرداخته تا آنان براحتی این وام ها را دریافت دارند و محصول جدیدی را به بازار وام معرفی کردند که به طور خلاصه از این قرار بود که دریافت کنندگان در سال های اول تنها بهره ی آن وام را پرداخت می کنند و نه خود وام را! این امر موجب رشد سریع فروش وام های جدید شد و دست "وام داران" را به شکلی کاذب باز گذاشته شد و حباب رشد اقتصادی بیشتر متورم گردید. فروش این وام ها به دیگر موسسات مالی مشکل بود چرا که این وام ها از دسته وام های پر مخاطره بودند. اما چون پشتوانه آنان ملک افراد بود، کالای جدید دیگری در بازار نئولیبرالی اختراع شد که "اوراق بدهی به پشتوانه دارائی های دیگر" نام گرفت و از طریق دلال های مالی و واسطه ها همین وام ها به عنوان محصولات کم ریسک به دیگر موسسات مالی فروخته شد. پس از خریداری این محصولات از سوی موسسات مالی جدید این وام ها به بانک های خارجی به عنوان وام های مطمئن فروخته شدند که رد یابی صحت و سقم این کالای فاسد برای آنان در لابیرنت نئولیبرالی غیر ممکن بود. ◀

شهروندان اتحادیه اروپا و پائین بودن ارزش دلار داشت.

"بدنبال بهره وام مسکن بسیار نازل، معاملات زمین و مستغلات شکوفانی جدیدی را تجربه کرد، رشد قیمت خانه، بخش هایی از مزد و حقوق بگیران مرفه را حداقل بر روی کاغذ پولدار کرد. با این که مزد و حقوق آنها ثابت مانده بود، هم زمان با آن بانک ها پروژه وام یا بدهی با بهره بسیار نازل از طریق کارت های بانکی (کارت های اعتباری) و به طور کلی تسهیل امکانات برای دسترسی به وام را میسر ساختند. نرخ پس انداز خانوارهای آمریکائی به صفر رسید. با این که بدهی های خصوصی و دولتی افزایش یافت و با اینکه در سه سال گذشته بانک مرکزی سطح بهره را به حالت عادی در آورده و بالا برد، بهره بازار برای شرکت ها و مصرف کنندگان نسبتا پائین ماند" (۴)

این وضعیت موجب جلب میلیاردها دلار سرمایه خارجی و مازاد های مالی داخلی از سوی بانک های سراسر جهان به ویژه اروپا، ژاپن و چین به سوی امریکا شد، آنهم در شرایطی که اقتصاد امریکا یک رکود را تجربه می کرد. یکی از معماران اصلی چنین طرحی "آلن گرین اسپان" می باشد که نوزده سال ریاست صندوق خزانه فدرال را به عهده داشت. در همان سال ها اولی، بودند اقتصاد دانان منتقدی که لب به اعتراض به این سیاست خانه مان برانداز لیبرالی گشودند و عواقب آنرا هشدار دادند. اما طراحان اصلی این طرح که نقش دولت امریکا در آن ابداء کم نبود در برابر انتقادات پوزخندی زدند و اینگونه پاسخ دادند:

"هیچ سیاستمداری توان متوقف کردن حباب مالی را ندارد که در حال بوجود آمدن است" و یا "احتمال کاهش جدي بازار مسکن در ایالات متحده با توجه به حجم و گستردگی آن کم است" در جایی دیگر "کاهش قیمت مسکن عوارض کلان اقتصادی نخواهد داشت" و همان سال اظهار نظر می کند که ابزارهای مالی که هرچه بیشتر پیچیده شده اند باعث رشد سیستم مالی ای گشته اند که نسبت به سیستم های ۲۵ سال پیش شکل پذیرتر، موثرتر و استوارتر هستند" و بالاخره در سال ۲۰۰۶ در آستانه انفجار حباب بازار مسکن و در حالی که هنوز رئیس صندوق فدرال بود ارزیابی می کند که "سخت ترین دوران کاهش قیمت مسکن سپری شده است" (۵) در نتیجه این خزعات شهروندان آمریکائی هرچه بیشتر

امپریالیست ها قرار می گیرند. نتیجه این "حرکت مازادهای مالی" کشورهای امپریالیستی سود های نجومی برای امپریالیست ها و بدهکاری بی نظیر کشورهای امریکای لاتین بود، سرمایه های ژاپنی و کشور های عربی خلیج فارس به صورت وام به این کشور ها سرازیر شده و بهره های نجومی را به جیب میزنند. برای مثال مکزیک برای جلب مازاد سود این کشور ها و برای ایجاد یک ظرف مناسب برای سرمایه گذاری در این کشور مانند جاده سازی و ترانسپورت، شهرکهای صنعتی، فرودگاه ها و تامین انرژی گران قیمت می بایستی مبالغ هنگفتی وام بگیرد و در نتیجه مکزیک در سال ۸۲ عملا اقتصادش و از آنجا کشور ورشکسته می گردد و بحران های مشابهی کشور های این منطقه را در می نوردد که دهها سال به طول می انجامد که از مشهور ترین آنها ورشکستگی آرژانتین بود.

میلیون ها انسان بدهکار و بی خانمان شده و ده ها میلیون کارگر و کارمند بی کار می شوند، این قربانیان نئولیبرالیسم کوچکترین نشانه ای از "در باغ سبز" رفاه نه تنها نمی بینید که سرزمینهای سوخته ای جایگزین آن می گردد که تخم مبارزه با نئولیبرالیسم در آن سربلند کرده و نتایج آن امروز کشورهای مترقی مانند ونزوئلا، بولیوی، اکوادور و نیکاراگوئه می باشد.

وضعیت مشابه در آسیا و روسیه با اندک تفاوت هایی گویای آن بود که حرکت نئولیبرالیسم در همه جا ویرانگر و تنها در خدمت کسب بالاترین سود ها می باشد. متخصصین اقتصادی سرمایه داری معترفند که بحران فعلی مالی که از امریکا آغاز شده بزرگترین و خطرناکترین بحران مالی ۸۰ سال اخیر سیستم سرمایه داری می باشد. این بحران از کجا آغاز شد؟ آیا آنطور که در رسانه های گروهی ادعا می شود "بی مسئولیتی مثنی سرمایه دار دلال" کار را به اینجا کشانیده است؟

در سال های نود جهت حرکت جهانی سرمایه از امریکای لاتین و آسیا به سمت "ایالات متحده امریکا" تغییر مسیر می دهد، بحران های مالی اوایل سال های ۲۰۰۰ به کاهش رشد اقتصادی در امریکا و اتحادیه اروپا منجر شده اما بر خلاف روند عادی قوانین اقتصادی سرمایه داری، مقدار قابل توجهی سرمایه خارجی وارد امریکا می گردد. علت واقعی این امر که ظاهرا بر خلاف قوانین اقتصادی سرمایه داری صورت می گرفت در واقع ریشه در پائین رفتن مصرف در نزد



در این میان میلیارد ها دلار نصیب دلالان مالی و موسسات مالی مسکن شد.

زمانی که نرخ بهره وام های پرمخاطره و نامطمئن و "اوراق بدهی به پشتوانه دارائی های دیگر" بالا رفت، شهروندان "وام دار" طبعاً توان بازپس دادن وام ها را دیگر نداشتند و موسسات مالی مانند "فنی مه"، "فردی مک"، "لمن برادرز" و... در تراز خود باید تجدید نظر کنند، ضرر این وام ها از اندوخته آنان با سرعتی نجومی جلو می‌زد و آنان ورشکسته می شدند.

برای نجات این مفت خورها، دولتی که نمایندگی آنان را می کند با دست و دل بازی به میان آمد، همان دولتی که در چند سال پیش با گذراندن قوانین یکسویه دست "بازار" و بخش خصوصی را برای تجاوز به جان و مال مردم آزاد گذاشته و فرمان غارت جهان را صادر کرده بود.

این همان دولتی است که می بایست بر طبق قوانین خودش، پایش را از بازار و اقتصاد بیرون بکشد تا دست غیبی سرمایه داری مشگلاتش را "خودش" حل کند و شکوفائی اقتصادی و رفاه را به ارمغان آورد.

امروز بازار نئولیبرالی، گدای درب خانه مالیات دهندگانی است که توسط پیمان نامقدس میان دولت سرمایه داری و بخش خصوصی، بارها فریب خورده و دارائی و هستی خود را از دست داده اند.

دولت آمریکا برای جلوگیری از سقوط کامل اقتصاد درهم شکسته خود و در حله اول برای نجات بانک های زانو صفت نئولیبرال، ۷۰۰ میلیارد دلار "خون تازه" از کیسه مردم به این زالوی سیری ناپذیر تزریق می کند، با این امید که بر بزرگترین بحران هشتاد سال اخیر فائق آید. تاثیر این تزریق اگرچه بعضی از این بانک ها را از ورشکستگی کامل نجات می دهد اما مانع جدی بر این بحران نخواهد بود. ابزار دیگر "ملی" کردن این موسسات مالی است که با مصرف درآمد های مالیاتی صورت می گیرد. عین این عملیات در اروپا نیز صورت گرفته است "انگلا مرکل" با ملی کردن یک موسسه مالی در آلمان و تزریق و پشتوانه قرار دادن ۵۰۰ میلیارد یورو!! برای بانک های آلمانی، نشان داد که بحران مالی در آمریکا تا چه حد عمیق است.

ایسلند کشور ثروتمندی که تمامی بانک هایش ورشکست شدند و عملاً از امروز به فردا به یک کشور رسماً ورشکسته تبدیل شد! دولت اینجا هم باید مداخله وسیع کرده و با ملی کردن تمامی بانک های کشور مانع

گسترش بیشتر بحران گردد.

این در حالی است که وسعت بحران به مناطق دیگر جهان نیز کشیده شده و کشورهایی را که آمریکا برای مازاد مالی شان بازار اصلی بوده به فکر واداشته است. چین اعلام کرده است که از این پس "اوراق قرضه ای" را که تضمین مالی دولت آمریکا روی آن نباشد نخواهد خرید.

دولت های نئولیبرال سالهاست زوزه می کشند که برای اصلی ترین و حیاتی ترین نیازها و پروژه های کشورهایشان دچار کمبودند و هر ساله با بالا بردن مالیات ها و قیمت کالاها و مواد ضروری مورد مصرف مردم، سعی در تامین بودجه داخلی می باشند!

دولت ها به کارگران و زحمتکشان، به کارمندان و متخصصین می گویند برای بیمه های اجتماعی، بازنشستگی، بیمه های ضروری پزشکی، تامین بودجه مهد کودک، خدمات شهری از قبیل اتوبوس شهری و مترو، حمل زباله، تفریحات عمومی، کتابخانه ها، بیمارستان ها، بودجه آموزش و پرورش، دانشگاه ها، پولی درکار نیست و برای تامین این مخارج باید مالیات ها را بالابرد و یا اجناس مصرفی و انرژی را گران کرد! اما وقتی پای منافع بانک ها و مدیران آنها در میان باشد، این زالوها دیگر دوست و آشنا سرش نمی شود و ناگهان میلیارد ها دلار و یورو روی پیش خوان می ریزند.

مدافعان لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی تا وقتی جیب هایشان انباشته از دلار است، بر سر منبر ها داد سخن از مضرات دخالت دولت در اقتصاد سر می دهند، البته در حقیقت آنها موافق دخالت دولت بنفع منافع سرمایه داری و طبقه بورژوا میباشند و مخالفت آنها با دخالت دولت ها برای پروژه های اجتماعی است! مرگ خوب است برای همسایه!

دولت آلمان در حالی ۵۰۰ میلیارد یورو در اختیار جنایت کاران مالی قرار می دهد که دو روز پس از اعلام این رقم کمک مالی، مبلغ بهره وام به دانشجویان کم درآمد را برای پرداخت شهریه دانشگاه- در آلمان دانشجویان باید شهریه بپردازند اما سرمایه داران کمک مالی دریافت می کنند- به هفت درصد رساند! صورت حساب بدمستی این جنایت کاران را باید دانشجویان بپردازند!!

برای خفه کردن صدای اعتراض به حق مردم به دست و دلبازی دولت و دادن مهمانی برای زالوهای سرمایه داری، دولت ماهانه ده یورو به کمک مالی به بچه ها افزود!! دولت ها درآمد قابل توجهی به جز مالیات ندارند. نتیجتاً پاداش میلیارد ها دلار درآمد

هنگفت بانک ها که به جیب مدیران آن رفته و سر آخر ورشکستگی آنان را باید مالیات دهندگان بپردازند، امروز بر هیچ کس پوشیده نیست که دولت کارگزار و نماینده طبقه معینی است: بورژوازی!

در بسیاری از خطابه های پیش از دستور پارلمان های بورژوازی، این متن کلیشه ای را می شنویم که نمایندگان دولت بانک ها را متهم به "از بین بردن اعتماد شهروندان به سیاست" می کنند. در حقیقت در کشورهای متروپل سالها در رسانه های گروهی پیوندی ابدی مابین دولت و شهروندان تبلیغ می شد. این دروغ امروز از پرده به شکل عریانی بیرون افتاده و دولت ها به مثابه نمایندگان طبقه بورژوا زیر فشار هستند. تلاش دولت ها برای پوشاندن دوباره چهره پلید خود دچار اشکالی جدی گردیده، بحران مالی اخیر نشان داد که قوانین سرمایه داری بدون گورکن تاریخی اش طبقه کارگر، بشریت را به سوی بربریت می کشاند.

اکنون نوبت ترفند و مرحله جدیدی دیگری است. دولت ها برای کنترل بازار سهم خود را می خواهند. نتایج سیاست سی ساله اخیر دولت های نئولیبرال برای آنان گران تمام شده است و خطر شورش شهروندان را در بر دارد. در آخرین دیدار سران اروپا، بازگشت به شرایط برتن وودز با نظارت بانک جهانی در راس توافقات قرار گرفت. حتی بریتانیا و ایرلند هم به این کنترل آنهم در سطح بین المللی تن داده اند. ظاهراً فضا برای نئولیبرالیسم لجام گسیخته تنگ تر می شود.

نکته ای که در این میان نباید از نظر دور داشت رقابت دو قطب آمریکا و اروپا با بروز بحران است. در اروپا دولتها برای جلوگیری از تعمیق بحران بدون لحظه ای درنگ وارد کارزار شدند و از طریق خریدن شرکت های ورشکسته و دادن تضمین دولتی مانع آن شدند تا تزریق پولها مستقیماً به بازار وارد شده و کنترلی بر روی آنان نباشد. دولت آمریکا و کنگره آن مدتها قبل از تصویب تزریق پول به بازار مایل به دخالت دولت نبودند تا از آشفته ماندن بازار کلان شرکتها به افزایش توان مالی خود ادامه دهند.

بدین ترتیب، با این کار اروپا در هماهنگی کامل با آمریکا عمل نکرد و با دخالت دولتهای اروپا دیگر عرصه بر دستکاری نئولیبرالهای آمریکا در کشیدن سرمایه های اروپا به آمریکا و ملاخور کردن آن باز نماند!

بحران کنونی نظام جهانی سرمایه و مشخصاً امپریالیسم آمریکا بار دیگر این حکم



بازداشت، شکنجه و اعدام هزاران نفر از مبارزان و زحمت کشان خلقهای ترکمن، عرب، آذربایجان، کردستان و غیره تنها نمونه های روشنی از این جنایات می باشند.

در این سی سال هر آنچه که نشانی از زندگی و سرزندگی داشت، مورد یورش لجام گسیخته ی نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی قرار گرفت. سایه شوم جغد پیرجماران بر فراز سر مردم سایه انداخت تا تحت حاکمیت دین و سرمایه، لبخند بر لبان زنان، کودکان، جوانان، روشنفکران، دانشجویان و بهویژه کارگران و زحمتکشان خشک شود و تحت شدیدترین فشارهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و غیره قرار گیرند. در این سی سال، ضربات شلاق شقاوت اسلامی به کرات بر کرده مردم ایران فرود آمده است. اما، در مقابل این همه ددمنشی رژیم، مردم ایران برای یک لحظه هم پرچم مبارزه علیه ستم و خفقان را بر زمین نگذاشته اند.

زنان با راه پیمایی علیه حجاب اجباری اولین تو دهنی را به کفتار پیرجماران زدند. تمام جان باختگان سالهای ۶۰-۶۷ با سردادن سرود زندگی و انداختن تف بر صورت درخیمان، بوسه بر دار زدند و با مرگ خود حماسه های جاودانی در تاریخ ایران به یادگار گذاشتند. دانشجویان با خیزش ۱۸ تیر، خط بطلان بر پدیده اصلاح طلبی و اصلاح طلبان کشیدند.

در برابر مبارزات اقشار مختلف مردم و رشد مبارزات کمی و کیفی طبقه کارگر، مدت زمانی است که رهبران نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی مرکب از هر سه جناح که مشترکاً آمران و عاملان ظلم، ستم و استثمار علیه مردم ایران هستند، جهت برون رفت از بحران همه جانبه موجود سعی دارند به عناوین مختلف، خاطره جنایات خود بهویژه کشتارهای ۶۰-۶۷ را از حافظه تاریخی جامعه پاک کنند. تمام جناحهای رژیم متحداً تلاش می کنند تا جوانان، زنان، دانشجویان و کارگران از آرمانهای انسانی و اهداف آزادی خواهانه و برابری طلبانه جان باختگان مطلع نشوند. عده ای از بازجویان و شکنجه گران و مقامات امنیتی دهه ۶۰ که دستشان به خون هزاران مبارز راه آزادی آغشته است، امروز لباس اصلاح طلبی، روزنامه نگاری، و "حقوق بشری" به تن کرده تا گذشته خویش را از دید طبقات و اقشار انقلابی و مردمی پنهان کنند. غافل از اینکه مردم دیگر فریب هیچکدام از جناحهای درون و بیرون حاکمیت

وضعیت غیر قابل تحمل را به مردم ایران تحمیل کرده است.

کارگران و زحمتکشان ایران تنها با تشکل های مستقل کارگری خود و در پیوند با کمونیست ها و در جهت ایجاد حزب خود حزب طبقه کارگر سراسری می توانند حق خود را از حلقوم سرمایه داران بیرون بکشند.

مجید افسر

پانویس

(۱) نگاه کنید به مقاله : بحران مالی، دموکراسی و دخالت دولت در سایت کانترپانچ

(۲) استقن لندن - Globalresearch.ca

(۳) نگاه کنید به مقاله "این جا نیویورک است؛ اما وال استریت پیدا نیست" نوشته والدن بلو ترجمه پرویز صداقت در سایت روزگار ما

(۴) نگاه کنید به "چگونه بدهکار به سر دسته وام دهندگان تبدیل می گردد نوشته ام آنتس برگر از "اوراق مارکسیستی" چاپخش انتشارات عدالت

(5) Pour des commentaires plus récents de M. Greenspan, voir Alan Greenspan, „ Repel the calls to contain competitive markets” دیپلوماتیک، سیستم وام مسکن امریکا از لوموند Financial Times, 4 août 2008



به مناسبت... بقیه از صفحه آخر

امامشان "کمیسونیهای مرگ" در سراسر کشور تشکیل و مجری کشتار فرزندان جان بر کف طبقه کارگر و مردم زحمتکش ایران شدند.

همه ی مردم باید بدانند که کشتار ۶۰-۶۷ تنها جنایت نظام سرمایه در ایران نیست. بلکه از نخستین روزهای استقرار جمهوری اسلامی تحت لوای قوانین اسلام تا به امروز، مردم ایران شاهد سرکوب، زندان، شکنجه، کشتار و صدها جنایت بوده اند. محاکمات فرمایشی در مخوف گاهای مخفی، سرکوب،

را هزاران بار در تجربه به ثبوت رسانید که سیستم سرمایه داری بحران زا است و راه گریزی از بحران های غیر قابل کنترل این سیستم نمی باشد. هربار که سرمایه داری پیروزی نهائی خود را بر سیستم سوسیالیستی و اندیشه ای کمونیستی اعلام کرده است، با شدت بیشتری بر زمین سخت و گرم واقعیت کوبیده می شود. کارگران و زحمتکشان جهان بهویژه در کشور های پیرامونی تمامی اشکال و سازماندهی های سرمایه داری را در کشورهای مختلف و جوامع متفاوت تجربه کرده اند و تمامی آنها موجب گسترش هرچه بیشتر فقر و نابرابری اجتماعی بوده است.

طبقه کارگر و زحمتکشان ایران از این بحران می آموزند که شکل هار و لجام گسیخته سرمایه داری مانند نئولیبرالیسم که به همت سرکوب و استبداد حاکم بر ایران برای خود دم و دستگاه و پایه اجتماعی در میان بخشی از دانشجویان و طبقات مرفه جامعه ایجاد کرده است برای آنان هیچ تحفه ای بجز بیکاری و فقر و بدهکاری به ارمغان نخواهد آورد. مخالفت با اصل فروش سرمایه های عمومی به بخش خصوصی که از زرادخانه های جهان خواری نئولیبرالیسم و توسط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در ایران راه یافته و هم اکنون سرمایه مردم در طبق اخلاص و به ارزانتترین شکل وارد بورس سهام می شود، نشان از آن دارد که طبقه کارگر ایران ترفندهای رژیم سرمایه داری را با غریزه طبقاتی خود درک کرده و در برابر آن ایستاده است. این مخالفت نه به مفهوم دفاع از سرمایه های دولتی، بلکه قطع دست نئولیبرالیسم است تا فردا روزی با سرمایه دولتی نیز تسویه حساب بکند.

نتیجه آن که صدای پارس هواداران نظریه های "فون هایک"، "کارل منگر" و "کینز" دیگر شنیده نمی شود، آنهایی که برای "فریدمن" مشاور ریگان و همدست پینوشه، در ایران دم تکان می دادند و فریاد می کردند "دولتها باید پایشان را از اقتصاد بیرون بکشند" و یا "مسئولیت کامل هر عامل اقتصادی برای کار خود" کجا هستند؟ کجاست آن بازاری که خودش خود را نجات می دهد؟ مشاطه گران ایرانی نئولیبرالیسم که به نشخوار خز عبلات "پایان تاریخ" و "مرگ مارکس" مشغول بودند امروز در پایان دوران کوتاه جهان دروغین خود قرار دارند.

از سوی دیگر سرمایه داری دولتی امتحان خود را پس داده و در سی سال گذشته

پیروزیهای جنبشهای دموکراتیک درگرو رهبری پرولتاریا است!



و "گرگان در لباس میش" ران خواهند خورد.

امروز بعد از گذشت بیست سال از کشتار ۶۷ برای مردم ایران روشن شده است که امپریالیستها، به‌ویژه امپریالیسم آمریکا امکان نداشت از محاکمات یک دقیقه ای و دار زدن، تیرباران، و اعدامهای هزاران نفر از مخالفین سیاسی، دانشجویان مبارز، شعرا و نویسندگان و هنرمندان متعهد ایران که در فاصله چند شبانه روز اعدام شدند بی اطلاع باشند. بدون شک امپریالیستها از وقوع این جنایت مطلع بودند. ولی چون منافعشان ایجاب می‌کرد در مقابل این فاجعه سکوت کردند.

امروز از آنچه در جامعه بحران زده ما اعم از توطئه‌ی جعل نشریات دانش‌جوئی به‌وسیله وزارت اطلاعات، ربودن و شکنجه‌ی سیستماتیک فعالین اجتماعی به‌وسیله سپاه پاسداران و مزدوران بسیجی و وزارت اطلاعات، موج اعدامها در اماکن عمومی و در زندانهای رسمی و غیر رسمی ایران می‌گذرد، باید به‌طور طبیعی ما را به این نتیجه برساند که رژیم حاکم بر ایران برای پیشگیری از رشد و گسترش جنبش وسیع اجتماعی، زنان، دانشجویان و به‌ویژه کارگران در دفاع از آزادی و عدالت اجتماعی، تدارک جنایتی عظیم چون تابستان سالهای ۶۷ و ترور مخالفین سیاسی به سان قتل‌های زنجیره‌ای سیاسی را می‌بیند. آیا با گذشت ۳۰ سال از حاکمیت جهل و سرمایه‌در جمهوری اسلامی، ما قادریم با درس آموزی از گذشته متحداً این جنایت هولناک ضد بشری را محکوم کرده و به‌گوش جهانیان برسانیم و از تکرار فاجعه هولناک دیگر جلوگیری کنیم؟

همان‌طور که پیشروان جنبش داخل کشور نشان داده‌اند، تنها حمایت و پشتیبانی این جنبشها از یکدیگر و رشد مقاومت می‌تواند سد محکمی در برابر تعرض سرکوبگرانه حکومت به‌وجود آورد.

در خارج از کشور نیز انعکاس اعتراضات داخل و جلب حمایت جنبشها و نهادهای مترقی می‌تواند در این زمینه نقش بسیار مثبتی ایفا نماید.

با گرامیداشت یاد عزیز هزاران تن از فرزندان جان‌باخته سرزمینمان، با آنها تجدید عهد می‌کنیم و با پاسداری از ارزشهای والای آنان در پیکار بی‌امان در راه سترگ نیل به آزادی و برابری از پای نمی‌نشینیم.

مروری کوتاه به برخی مقولات تاریخی، سیاسی از دیدگاه کمونیسم علمی (۱۲)

تعریف طبقه :

به پدر بود. بدین ترتیب زمینه برای جدائی تولیدگران از تصاحب مستقیم تولیدات خود فراهم شده و تصاحب حاصل کار دیگران - اعم از افراد خانواده، ایل و تبار و یا اسیرانی که در منازعات بین گروههای انسانی بر سر حفظ و یا نسخیر مناطقی که تحت کنترل آنان بودند) ممکن شد. استثمار تعداد هر چه بیشتری از افراد، هم راه با رشد تولیدات، مقدمه‌ای گردید برای گذار به جامعه طبقاتی و تمایزگذاری "رسمی و قانونی" بین انسانها و تبدیل کردن انسانهای مولد، اما بدون وسایل تولید به درجه‌ای حیوانی. به طوری که صاحب برده همه گونه "حق" از جمله فروش برده و حتا کشتن آن را "قانوناً" به دست آورد!

از همان بدو پیدایش جامعه طبقاتی مردسالار، مبارزه بین صاحبان نیروی کار و لذا تولیدگر و تصاحب‌کنندگان وسایل تولید که خود نتیجه کار نیروی تولیدکننده بود، آغاز شد. استثمار و ستم، مقاومت و مبارزه را پدید آورد. قیام برده‌ها علیه برده‌داران - که مشهورترین آنها، قیام اسپارتاکوس علیه نظام برده‌داری امپراتوری رُم باستانی بود - و رشد تولید که دیگر با بقای مناسبات برده داری امکان گسترش نداشت، هم راه با شورش بردگان به استقرار نظام فئودالی و نوع جدیدی از استثمار (گذار از استثمار وی حقوقی مطلق برده‌ها به بهره‌کشی از دهقانان آزاد از روابط برده‌داری) منجر گردید.

رشد مناسبات استثمار کارمزدی ناشی از گسترش تولید و بوجود آمدن شهرها و جدائی دهقانان از کار کشاورزی و تلاش آنها برای کار در مناطق شهری از یک سو و قیامها و شورشهای متعدد دهقانان علیه نظام بهره‌کشی و ستم فئودالی، زمینه را برای گذار از دوران فئودالیسم به دوران سرمایه‌داری که در آن تفوق تولید کالائی و استثمار کارمزدی و فروش کالا جهت افزایش سرمایه هدف اصلی نظام بود، فراهم ساخت.

هم اینک بیش از ۲۰۰ سال است

در سلسله مقالات قبلی در توضیح بینش کمونیسم علمی در مورد تکوین جوامع طبقاتی از بطن جامعه بی طبقه ابتدائی (کمون اولی) اشاره کردیم که در آن اجتماعات کوچک و یا بزرگ انسانی، انسانهای اولی برای تامین مایحتاج زنده ماندن، مشترکاً فعالیت می‌کردند و تمایزی میان تولیدگران اعم از زن و مرد، نبود. انسان به مثابه تیره‌ای از میمونها در اثر به‌کار انداختن دستها برای چیدن میوه‌های جنگلی، تدریجاً توانست روی دوپای خود ایستاده و از دستهایش برای ساختن ابزار جهت استفاده در تولید و افزایش آن کمک بگیرد. (۱)

بشر با اختراعات اولیه‌اش در جهت رشد دادن تولید و اهلی کردن برخی از حیوانات، تدریجاً موفق به انبار کردن مازاد تولید شد. در عین حال با گسترش وسایل تولید، هم راه با تنوع تولید، تقسیم کار اولیه‌ای صورت گرفت. از جمله این که زنان بیشتر به امرنگه داری از محصولات و در عین حال تولید خود زندگی انسانی پرداختند و تدریجاً مقام برابر و حتا برتری که در تولید مایحتاج زندگی در مقایسه با مردان داشتند، از دست دادند.

با اضافه تولید، هم راه با افزایش نقش مردان در تولید، زمینه برای کار نکردن برخی از افراد فراهم شد که در موقعیت مناسبتری نسبت به دیگران، برای تصاحب تولید مازاد قرار داشتند. امری که در گذشته قابل تصور نبود، چون که میزان تولید بشر تنها کفاف زندگی بخور و نمیری را می‌داد و کارکردن کلیه انسانها ضرورتی اجتناب‌ناپذیر در حفظ حیات انسانها بود.

مجموعه این عوامل به پیدایش منافع خصوصی و از جمله به‌گذار از خانواده اجتماعی به خانواده خصوصی کمک کردند. خانواده‌ای که در آن حکمرانی با مرد بود و کل اعضای خانواده زیر نظر پدر خانواده کار کرده و حاصل کار افراد خانواده نیز متعلق





و تضاد میان کهنه و نو. تکامل این تضادها است که جامعه را به پیش می‌راند و سرانجام منجر به نشستن جامعه نوین بر جای جامعه کهن می‌گردد." (۵)

و یا "استثمار اقتصادی بی رحمانه و ستم سیاسی طبقه مالکان نسبت به دهقانان، آنان را وادار به برپاکردن قیامهای متعددی علیه سلطه مالکان نمود... مبارزه طبقاتی دهقانان و قیامها و جنگهای دهقانی در جامعه فئودالی چین نیروی محرکه واقعی تکامل تاریخ چین را تشکیل می‌داد." (۶)

مارکس در اثر عظیم و تاریخی خود، "سرمایه" و در فصل آخر که مشخصا به تعریف طبقه می‌پردازد، به علت ناتمام ماندن این فصل، نتوانست تعریف جامعی از طبقه ارائه دهد. مع الوصف در رابطه با شیوه تولید سرمایه‌داری که در آن تولید کالائی جنبه غالب تولیدی داشته و تولید نه به خاطر مصرف بلکه به خاطر فروش و کسب ارزش اضافه و سود و انباشت سرمایه صورت می‌گیرد، نوشت:

"صاحبان نیروی کار، صاحبان سرمایه و مالکان زمین که منشاء درآمد آنها مزد، سود و بهره زمین است، یا به سخنی دیگر کارگران مزدی، سرمایه داران و مالکان زمین، سه طبقه بزرگ را در جامعه متکی بر شیوه تولید سرمایه‌داری تشکیل می‌دهند. در انگلستان، بدون تردید جامعه مدرن ساختار اقتصادی کلاسیک برترین را دارد. مع الوصف حتا در این‌جا، تشکیل طبقات در شکل کاملا خالصی صورت نمی‌گیرد. طبقه متوسط و بینابینی مرز مشخص متمایز کننده در هر جا ندارد (به طریق اولی به مراتب بیشتر در روستاها که در شهرها). اما این در تحلیل ما اهمیت چندانی ندارد. ما گرایش دائمی قانون تکامل شیوه تولید سرمایه داری را قبلا توضیح داده‌ایم که در آن جدائی وسائل تولید از نیروی کار و پراکندگی ابزار تولید در دست گروههای مختلف، بیش از پیش صورت گرفته و از این طریق کار به کارمزدی و وسایل تولید به سرمایه تبدیل می‌شود." (۷)

لنین در مقاله شروع بزرگ (در ترجمه فارسی ابتکار عظیم) خصوصیات طبقه را به طریق زیر فرموله نمود:

"طبقه به گروه مشخص بزرگی از افراد اطلاق میشود که بر حسب جانی که در یک نظام اجتماعی تاریخی معین تولیدی اشغال می‌کنند، بر حسب مناسباتشان با وسایل تولید (که اکثرا توسط قانون معین و تنظیم شده است)، بر حسب نقششان در سازماندهی اجتماعی کار و بنابراین سهمی که

مارکس به طور مشخص در رابطه با شیوه تولید تولید و مناسبات بین تولید و توزیع در جوامع طبقاتی می‌نویسد:

"تحلیل علمی از شیوه تولید سرمایه‌داری... نشان می‌دهد که مثل هر شیوه تولید ویژه دیگر، شیوه تولیدی نوع ویژه و با خصوصیات تاریخی ویژه‌است که مستلزم سطح معینی از نیروهای تولیدی اجتماعی و شکل و تکامل آنها به مثابه پیش شرط تاریخی‌اش می‌باشد: که خودش نیز نتیجه تاریخی و محصول روندی قبلی است که شیوه تولید جدید از آن پایه حرکت می‌کند؛ این روابط تولیدی در تطابق با این شیوه تولید ویژه تاریخی معین می‌باشد - روابطی که انسانها طی روند زندگی اجتماعی‌شان و به منظور ایجاد زندگی اجتماعی‌شان، به وجود می‌آورند - که دارای خصوصیت ویژه تاریخی و گذرا است و نهایتاً این که روابط توزیعی اساسا در تطابق با این روند تولیدی و درجات مخالف آنها است، به طوری که هر دو خصوصیت تاریخی مشابه گذرانی دارند." (۴)

از آن‌جکه در بالا آمد، می‌توان نتیجه گرفت که:

اول: هر طبقه‌ای در رابطه با شیوه تولیدی ویژه قرار داشته و معنا می‌یابد. دوم: طبقه تنها به مثابه یک قطب یا جانبی از وحدت ضدین در روند تولیدی است که جانب دیگر آن را طبقه مخالف‌اش تشکیل می‌دهد (تولیدکننده و مالک وسایل تولید). سوم: شیوه توزیع درآمدها مستقیما نتیجه با شیوه تولید و نوع مالکیت در هر شیوه تولیدی است. چهارم: شیوه تولید و طبقات درگیر در مناسبات تولیدی مربوط به آن شیوه تولیدی، ایستا نبوده و پیوسته در حال تکامل اند. لذا نمی‌توان طبقه را به صورتی خلص و یک دست در نظر مجسم نمود. مرزهای طبقاتی حالتی متحرک و کشش و واکنش (جذب و دفع) دارند. به طوری که علاوه بر طبقات اصلی جامعه گروهها و اقشار دیگری نیز که به غلط به صورت طبقات بینابینی جامعه نامیده می‌شوند، در کلیه ادوار تاریخ جوامع طبقاتی موجود بوده‌اند. پنجم: در جامعه طبقاتی مناسبات حاکم و زیر دست برقرار بوده و دارندگان وسایل تولید پیوسته بر دارندگان صرفا نیروی کار حکم می‌رانند.

این مناسبات را مائوتسه دون به طریق زیر توضیح می‌دهد:

"دگرگونیهای اجتماعی به طور عمده به تکامل تضادهای درونی جامعه بستگی دارند، یعنی به تکامل تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، تضاد میان طبقات

که نظام سرمایه داری به مثابه نظام تولیدی غالب تدریجا حاکم شده، نفوذ خود را در سراسر جهان گسترش داده و طبقه کارگر و توده‌های زحمت کش نیز برای رهائی از قید و بندهای استثمار و ستم این نظام دست به قیامها و انقلابات بزرگی زده‌اند و نبرد طبقاتی بر سر حاکمیت، بین طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر پیوسته جریان دارد.

این حرکت تاریخی استثمارشده‌گان و ستم‌دیده‌گان علیه استثمارگران و ستم‌گران، از زمان پیدایش جوامع طبقاتی تا به امروز را کمونیسیم علمی چنین بیان می‌کند:

"تاریخ (نوشته شده - ن) جوامعی که تاکنون وجود داشته، تاریخ مبارزه طبقاتی است. مردآزاد و بنده، پاتریسین (نجیبان رُم باستان - ن) و پلبین (توده های مردم مخالف نجبا - ن)، مالک و سرو، استادکار و شاگرد، خلاصه ستمگر و ستمکش با یکدیگر در تضادی دائمی بوده و به مبارزه‌ای بلا انقطاع، گاه نهان و گاه آشکار، مبارزه‌ای که هربار یا به تحول انقلابی سازمان سراسر جامعه و یا به فنای مشترک طبقات متخاصم ختم می‌گردید، دست زده‌اند." (۲)

اما کشف طبقات و مبارزه طبقاتی و تکامل آن مدتها قبل از مارکس توسط مورخین و اقتصاددانان بورژوازی صورت گرفته بود. مارکس در نامه ای به سال ۱۸۵۲ به ویدمیر به روشنی می‌نویسد: "و اما درباره خود باید بگویم، نه کشف وجود طبقات در جامعه کنونی و نه کشف مبارزه میان آنها، هیچ‌کدام از خدمات من نیست. مدتها قبل از من مورخان بورژوازی تکامل تاریخی این مبارزه طبقات و اقتصاددانان بورژوازی تشریح اقتصادی طبقات را بیان داشته اند. کار تازه‌ای که من کرده‌ام اثبات نکات زیرین است: (۱) این که وجود طبقات فقط مربوط به مراحل تاریخی معین تکامل تولید است. (۲) این که مبارزه طبقاتی ناچار کار را به دیکتاتوری پرولتاریا منجر می‌سازد. (۳) این که خود این دیکتاتوری فقط گذاری است به سوی نابودی هرگونه طبقات و به سوی جامعه بدون طبقات." (۳)

در عین حال مارکسیسم معتقد است، طبقات همیشه و از همان آغاز پیدایش جامعه بشری وجود نداشته و دو مقوله جامعه و طبقه لازم و ملزوم یکدیگر نیستند. تقسیم جامعه به طبقات، در یک مرحله معین از تکامل تاریخی، برشالوده سطح معینی از رشد نیروهای مولده، انجام گرفت. پایه اقتصادی پیدایش طبقات عبارت بود از پیدایش تقسیم کار اجتماعی و مالکیت بروسایل تولید!



از ثروت اجتماعی به دست می‌آورند و چگونگی کسب این سهم، مشخص می‌شوند". (۸)

بنابراین در تعریف طبقه به مجموعه خصوصیات: حاکم یا زیردست، صاحب وسایل تولید یا صاحب نیروی کار، میزان درآمد از ثروت اجتماعی، استنمارگر یا استنمارشونده و نوع استنمار، نحوه سازماندهی اجتماعی کار و بالاخره تکامل طبقات باید توجه نمود. نادیده گرفتن بخشی از این خصوصیات باعث بروز کج فهمی‌هایی شده است نظیر این که:

- برخی با بروز انقلاب صنعتی و اختراع رایانه‌ها و رابوتها به ویژه در ربع آخر قرن گذشته و علارغم توضیحاتی که مارکس در مورد نقش نیروی کار به مثابه ارزش آفرین - چه به صورتی مستقیم و زنده و چه در سطح متمرکز شده‌اش در وسایل تولید ماشینی و خودکار- تاکید داشته و توضیح داده است که سرمایه درجائی که بتواند از نیروی کار زنده استفاده کند به ماشینیسیم روی نمی‌آورد و ماشینیسیم را تنها درجائی در مقابل کارگران قرار می‌دهد که انبوه کارگر موجود بوده و جذب ارزش اضافه بیشتر به سختی صورت می‌گیرد. آن‌گاه به ماشین پناه می‌برد تا کارگران را وابسته به ماشین کند و ارتش بی‌کاران را به وجود آورد و مجدداً این نیروی کار ذخیره (ارتش بی‌کاران) را به قیمتی به مراتب پائین‌تر از مزدی که به کارگران شاغل می‌دهد، بخرد و از سقوط نرخ سودش جلوگیری نماید (۹) - امری که امروز به روشنی شاهد آن در کشورهای پیش‌رفته سرمایه داری هستیم - به‌علاوه، باوجودی که تعداد کارگران صنعتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری به علت استفاده از ماشینهای خودکار روندی نزولی داشته است، ولی با رسوخ سرمایه به چهارگوشه جهان، تعداد کل کارگران مزدی در جهان روبه افزایش می‌باشد و ثانیاً با هرگونه رشد ابزار تولید نیروی جدیدکار لازم می‌آید. لذا تبلیغ پایان یافتن کار پرولتاریا و نفی آن در هدایت انقلاب توسط ستادهای تبلیغاتی نظام سرمایه داری جهان، از بنیاد نادرست بوده و صحت نظرات کمونیسم علمی روشن‌تر از گذشته در عمل حقانیت خود را نشان می‌دهند. مگر نه این است که سرمایه‌های بزرگ فراملی، امروز به‌جای به‌کارافتادن در کشورهای پیشرفته صنعتی که ماشینهای پیشرفته خودکار وجود دارد، به مناطقی عقب مانده پرواز می‌کنند که نیروی کار ارزان در آن‌جا به وفور موجود است؟!

- مغلطه کاری دیگر در مورد کارفکری (*) و کار یدی است: در بالا دیدیم که رشد تولید هم راه با رشد علوم بوده و استفاده از آن در خدمت تولید بیشتر صورت گرفته و به سخن دیگر تولید نعمات مادی با پیشرفت دانش بشری عقلانی‌تر و بازده‌تر شده است. از جمله این که در انجام یک کار مشخص، با توجه به ابزار تولیدی هزاران سال پیش و ابزار تولیدی کنونی، تولید کننده‌ی امروزی برای استفاده از ابزار خودکار جهت انجام آن کار باید آموزش دیده و تنها با تکیه به نیروی بازو و قدرت فیزیکی و ابزار ساده، قادر به تهیه آن فرآورده در سطح مورد نیاز، نیست. به دیگر سخن پرولتاریای قرن بیست و یکم به مراتب دانش‌مندتر از حتا پرولتاریای اوایل صنعتی شدن کشورهای سرمایه داری در دو سه قرن پیش می‌باشد. لذا جدائی بین کارفکری و کار یدی روز به روز کم ترمی شود.

مشکل دوم در این زمینه این که باتقسیم کاری که از نظر تاریخی به وجود آمده برخی صرفاً به کار فکری پرداخته اند و برخی دیگر به کار فیزیکی یا بدنی. در حالی که هیچ کدام از این دو گروه انسانی ضرورتاً صاحب محصول کار خود نبوده و به نوعی در مقابل دریافت مزد، نتیجه کار خود را فروخته اند. آیا به صرف فروش نیروی فکری، هر فروشنده فکر جزو طبقه کارگر باید محسوب شود؟ جواب به این سوال قطعاً نه است. در این جا تنها به فروش نیروی کار نباید اکتفا نمود، بلکه باید به میزان سهمی که به ازاء این فروش در زمانی واحد (برای هر دو نوع کار فیزیکی و فکری) دریافت می‌شود، نیز توجه کرد. اگر این سهم کم و بیش در همان ابعادی باشد که یک کارگر یدی به دست می‌آورد، اینان هر دو به یکسان (و چه بسا صاحب کارفکری به دلیل تخصصی که دارد، بیشتر) استنمار شده و از یک طبقه‌اند - به‌خصوص اگر با فروش نیروی فکری، فرد حقیقی یا حقوقی صاحب آن موسسه که نتایج کار نیروی فکری در موسسه را فروخته، سودبرده و با کسب ارزش افزوده به افزایش بیشتر سرمایه آن موسسه نایل گردد. ولی اگر سهم کارفکری ۱۰، ۲۰، یا ۵۰ برابر سهم کارگر یدی به ازاء زمان کار مساوی باشد، در آن صورت این درآمد بزرگ به دست آمده، باعث می‌شود که این نیروی کارفکری معمولاً باتبدیل اضافه مزدش به سرمایه از صف کارگران تدریجاً به بیرون پرتاپ شده و جزو طبقات غیر پرولتری گردد و به هر حال موقعیت

اجتماعی برتری نسبت به کارگر ساده بیابد. (صرف نظر از درجه آگاهی فردی که می‌تواند یک کارگر یدی را مدافع سرمایه داری کند و یک بورژوازی استنمارگر را مدافع آمال طبقه کارگر گرداند!)

مشکل سوم تمایزگذاری بین کارمولد و کارخدماتی است: زندگی بشر تنها به عامل تولید بلاواسطه وابسته نیست، هر چند که تولید صنعتی بلاواسطه نقش بزرگ و تعیین کننده در بقای نظام تولیدی مشخص دارد. مع الوصف، آموزش، بهداشت، فرهنگ، هنر، ورزش، سفر، استراحت و تفریح و غیره جزو ضرورت‌های زندگی متعالی بشر امروزی گشته است. رشد تولید و برآوردن احتیاجات زندگی بشر امروزی، بدون دادن این خدمات ممکن نیست. بنابراین خلاصه کردن طبقه کارگر در نیروهای تولیدی بلاواسطه، نشان از درکی یک جانبه و دگماتیک نسبت به طبقه کارگر و کم کردن نقش عظیم آن در کل حیات اجتماعی دارد. در این جا نیز توجه به سهمی که کارکنان خدماتی از درآمد حاصله از کار خود به دست می‌آورند، اهمیت داشته و نشان می‌دهد که آیا کارکنی خدماتی به دلیل درآمد بالای‌اش، خود را از صف طبقه کارگر به بیرون کشیده است یا نه؟

در این ارتباط پزشکان، مهندسان، استادان دانشگاه، کارمندان سطح بالای دولت، هنرمندان، نویسندگان، محققان و غیره که درآمدها چندین برابر درآمد یک کارگر باشد، طبعاً جزو طبقه کارگر به حساب نمی‌آیند، هر چند هم که نیروی فکری شان را در نهادی که کار می‌کنند، بفروشند. اینان به علاوه از جایگاهی در اجتماع برخوردارند که هرگز قابل مقایسه با جایگاه یک کارگر ساده در جامعه نیست.

بدین ترتیب علارغم این که امروزه تعریف کمونیسم علمی از طبقه به قوت خود باقی است، مع الوصف به دلیل گسترش ابعاد تولید و ورود هر چه فعالتر علوم و نیروی فکری در حیطه‌ی رشد دادن ابزار تولیدی، ضرورت بررسی علمی دقیق‌تر از تغییرات حاصله و تدقیق تعریف طبقه از دیدگاه کمونیسم علمی باید در دستور احزاب کمونیست قرار گیرد. و در هر صورت مادام که در جامعه طبقاتی در یک سو فروشندگان نیروی فکری و فیزیکی و در سوی دیگر صاحبان ابزار تولید قرار گرفته باشند و صاحبان ابزار تولید قادر به افزایش سرمایه خود از قبیل ارزش اضافه تولید شده که ثمره‌ی کار زنده و کار انباشت شده در ماشین است، گردند، در آن جا



و تا آن زمان، طبقات متضاد باقی خواهند ماند و مبارزه طبقاتی تا از بین بردن طبقات و ایجاد جامعه انسانی کمونیستی که در آن از استثمار و ستم و انواع تبعیضها اثری نباشد، ادامه خواهد یافت. اما تحقق این امر منوط به پیروزی انقلاب جهانی است و تا آن زمان مبارزه مشتمل در مقابل مشتمل و یک گام به پیش، دوگام به پس توسط طبقه کارگر جهانی در مقابل با نظام جهانی سرمایه، ادامه خواهد یافت.

(*) - کارفکری مستلزم آموزش و تخصص است و طی دوره آموزش، به نسبت نوع آموزش و تخصص خارجی را فرد آموزش بیننده (ویا خانواده و یا نهادهائی در جامعه) باید پردازد که در واقع در تخصص آن فرد مستتر است. این مخارج به نوعی سرمایه‌ای است که اگر به کار انداخته شود (تخصص) بازدهی خواهد داشت و در غیر این صورت در شکل اندوخته باقی مانده و ارزش آفرین نخواهد بود. اما در شکل فعال اش، ضرورتاً نتیجه‌ی آن نه مستقیماً به فرد صاحب تخصص، بلکه بیشتر به نهادی پرداخت می‌شود که این فرد در آن کار می‌کند.

- (۱) - انگلس - نقش کار در تبدیل میمون به انسان - ۱۸۷۶
- (۲) - مارکس و انگلس - مانیفست حزب کمونیست - ۱۸۴۷
- (۳) - مارکس؟ نامه به ویدمیر در ۵ مارس ۱۸۵۲ - منتشر شده توسط مرینگ در سال ۱۹۰۷ در "عصر جدید" (ر.ک. به لنین: دولت و انقلاب فصل ۲ - نکته ۳)
- (۴) - مارکس - سرمایه - جلد ۳ - قسمت ۷ - درآمدها و منشاء آنها - فصل ۵۱ - مناسبات توزیعی و

مناسبات تولیدی

- (۵) - مائوتسه دون - درباره تضاد - آثار منتخب - جلد ۱ - اوت ۱۹۳۷
- (۶) - مائوتسه دون - انقلاب چین و حزب کمونیست چین - آثار منتخب - جلد ۲ - دسامبر ۱۹۳۹
- (۷) - مارکس - سرمایه - جلد ۳ - قسمت ۷ - درآمدها و منشاء آنها - فصل ۵۲ - طبقات
- (۸) - لنین - شروع بزرگ (ترجمه فارسی ابتکار عظیم) - آثار منتخب در یک جلد - ص ۶۹۶ - ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹
- (۹) - مارکس - مبانی نقد اقتصاد سیاسی - جلد ۲ - دفتر ششم و هفتم - صص ۲۵۴ - ۲۷۰، ۱۸۵۸

به نیروی خود.. بقیه از صفحه آخر

و ریاکاری خصلت ذاتی بورژوازی است هنگامی که به طبقه‌ای زائد و پوسیده تبدیل شده، و در ایران به دلیل ماهیت مذهبی و عقب مانده حکومت، این خصوصیات، خود را برجسته‌تر نمایان می‌کنند. در کشوری که هر روز در خیابانها زنان و دختران به بهانه "امنیت اجتماع" مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند، "دبیر کمیته انضباطی" دانشگاه در حالی که قصد تجاوز به دختر دانشجو را داشته غافلگیر می‌شود و حکومت نه تنها با او برخورد نمی‌کند، بلکه دانشجویانی را که عمل قبیح او را افشا کرده بودند به زندان می‌اندازد، نمی‌توان به قول حاکمان باور داشت. تنها چند ماه پیش از قیام بهمن ۱۳۵۷ خمینی گفته بود: "در جامعه‌ای که ما به فکر استقرار آن هستیم، مارکسیستها در بیان مطالب خود آزاد خواهند بود، زیرا ما اطمینان داریم که اسلام در بردارنده پاسخ نیازهای مردم است. ایمان و اعتقاد ما قادر است که با ایدئولوژی آنها مقابله کند." (مصاحبه با لوموند، ۴ اردیبهشت ۱۳۵۷) اما پس از استقرار حکومتش، دست به کشتار وسیع مخالفان زد و سرکوب و خفقانی به مراتب بدتر و فراگیرتر از رژیم پهلوی را به اجرا گذاشت. نقل قولی که در بالا آورده شد، بیش از آنکه نمایانگر دو رویی و دروغویی حاکمان باشد، نشانه ورشکستگی ایدئولوژی ارتجاعی آنها و ناتوانی شان از پاسخگویی به نیازهای جامعه است. زیرا اگر آنان توان پاسخ دادن به نیازهای مردم (یا حداقل بخشی از ابتدایی ترین نیازها) را داشتند، دست به سرکوب وحشیانه نمی‌زدند و حداقل در حد دمکراسی‌های بورژوازی موجود، می‌توانستند آزادیهای محدودی را تحمل کنند. اما هدف از نگارش این مطلب تشریح ورشکستگی ایدئولوژیک یا یادآوری دروغویی و ریاکاری حاکمان نیست. آنها خودشان بارها در عمل این مطالب را به اثبات رسانده‌اند و هر روز با اعمالشان مهر تأیید دیگری بر آن می‌زنند. از آنها انتظار دیگری نمی‌رود. روی سخن در اینجا با فعالین جنبشهای اجتماعی است.

چندبار دیگر باید وعده‌های دروغ حاکمان را باور کرد و پس از زحمات بسیار، تحقق خواسته‌های مردم را منوط به اجرایی شدن این وعده‌های سرخرمن نمود؟ مگر تاریخ مبارزات طبقاتی بارها اثبات نموده است که تنها راه رهایی طبقات تحت ستم مبارزه آگاهانه و متشکل و تابه‌آخر است و نه دل بستن به وعده‌های پوچ حاکمان؟ لنین در

این باره می‌نویسد: "... ضروری است که مصونیت شخصی کارگران، یعنی اینکه آنها خودسرانه توسط پلیس یا ژاندارمری دستگیر نشوند، نیز تضمین گردد. درخواست تضمین مصونیت شخصی کارگران ارائه شده است ... اما کارگران، ضمانت‌های مصونیت شخصی و آزادی اجتماع را از چه کسی می‌توانند خواستار شوند ...؟ فقط از قدرت دولتی، زیرا عدم ضمانت مصونیت شخصی و آزادی اجتماع به‌خاطر قوانین بنیادی دولت روسیه است. از این گذشته ناشی از شکل واقعی حکومت در روسیه است. شکل حکومت در روسیه، حکومت مطلقه سلطنتی می‌باشد. تزار یک مستبد است، او به تنهایی همه قوانین را وضع و همه مقامات عالی رتبه دولتی را، بدون مشارکت مردم، بدون مشارکت نمایندگان مردم، منصوب می‌کند. در چنین نظام دولتی، مصونیت شخصی نمی‌تواند در کار باشد؛ اجتماعات شهروندان و به ویژه اجتماعات طبقه کارگر نمی‌توانند آزاد باشند. به این دلیل درخواست مصونیت شخصی (و آزادی اجتماع) از یک حکومت استبدادی بی‌معنی است، چرا که چنین درخواستی مترادف است با درخواست حقوق سیاسی برای مردم، و یک حکومت استبدادی دقیقاً به این دلیل استبدادی خوانده می‌شود که بیانگر نفی حقوق سیاسی مردم است. به دست آوردن ضمانت مصونیت شخصی (و آزادی اجتماع) فقط زمانی ممکن خواهد بود که نمایندگان مردم در قانون گذاری و در اداره دولت شرکت جویند. تا زمانی که ارگانی از نمایندگان مردم وجود ندارد، حکومت استبدادی، امتیازات جزئی را با یک دست به کارگران خواهد داد و با دست دیگر خواهد ستاند. جشن‌های ماه مه در خارکف یکبار دیگر به روشنی نشان داد که حکومت به زیر فشار توده‌های کارگر، کسانی را که دستگیر شده بودند، آزاد کرد ولی در ظرف یکی دو روز، طبق فرامین رسیده از سن پترزبورگ، دوباره کارگران دسته دسته به اسارت گرفته شدند. مقامات منطقه و کارخانه، مصونیت نمایندگان را "تضمین کردند" در حالیکه ژاندارم‌ها آنها را گرفتند و در زندان به سلول‌های انفرادی افکندند و یا آنها را از شهر تبعید کردند! چنین تضمینی به چه درد مردم می‌خورد؟" - به نقل از پیشگفتار برای جزوه روزهای ماه مه در خارکف. کافی است در این نقل قول به‌جای چند کلمه مثل روسیه و تزار، جمهوری اسلامی و ولی فقیه را بگذاریم، تا روشن شود که ماهیت دیکتاتوریه‌های بورژوازی در گذشته و حال یکی بوده



است.

دانشجویان دانشگاه زنجان و تربیت معلم می توانستند و هنوز هم می توانند به جای درخواست "تضمین" از حاکمان، تشکلهای خویش را ایجاد کنند، تشکل هایی که موقتی نبوده، بلکه قادرند در هر زمانی، هر حمله رژیم را با مبارزه متشکل پاسخ دهند. باید بر روی ثبات و کار مستمر این تشکل ها تأکید کرد یعنی اینکه حیات آنها وابسته به چند نفر فعال نباشد که با دستگیری یا اخراج آنها توان مبارزه و متشکل سازی توده ها از بین برود. همچنین باید چنان شبکه ای از ارتباطات را به وجود آورد که حتی در زمان تعطیلی دانشگاهها امکان بسیج توده های دانشجو در کمترین زمان ممکن و با بالاترین امنیت ممکن، امکان پذیر باشد. این امر در مورد کارگران، زنان و همه استثمار شده ها و ستم دیدگان نیز صادق است. البته جای تردید نیست که اصلاح طلبان، لیبرالها و سازشکاران نیز به همراه دیگران در این تشکل ها وارد خواهند شد. آنها سعی خواهند کرد که بار دیگر جنبش را از مسیر انقلابی به مسیر رفرمیستی منحرف کنند. از این رو علاوه بر ایجاد تشکل باید مسئله ایدئولوژی و خط مشی حاکم بر آن تشکلهای نیز مورد توجه کمونیستها قرار گیرد. مسلماً جنبش خود به خودی (کارگری، دانشجویی، زنان و همه مردم تحت ستم) در جامعه بورژوازی به سمت "در دسترس ترین" ایدئولوژی که همان ایدئولوژی بورژوازی است گرایش دارد. کمونیستها وظیفه دارند ضمن حفظ وحدت جنبش، آن را از سموم ایدئولوژی بورژوازی که خود را در اشکال سازشکاری، فرقه گرایی، خودمرکز بینی، خودخواهی و ندیدن منافع جمعی، وحدت شکنی، خرده کاری و ... نشان می دهد، تصفیه کنند. همچنین در زمینه استراتژی نیز باید دید توده ها را از آنچه که هم اکنون "در دسترس" است فراتر برد و به آنچه که باید جایگزین وضع فعلی بشود، معطوف کرد. به زبان ساده تر باید آگاهی دمکراتیک و سوسیالیستی را به تشکل هایی که نیروی اصلی جنبشهای مترقی هستند برد و آگاهی را با نیروی عمل ترکیب کرد.

تنها به این صورت است که ادامه و پیش روی جنبش تضمین خواهد شد و توده ها می توانند از نمایندگان خود در برابر سرکوب ارتجاع به طور مؤثر حمایت نمایند.

ر.ج. - مهرماه ۱۳۸۷

از تجارب جنبش جهانی کمونیستی پیاموزیم : کمونیسم در حال پیش روی است

حزبی، تشکیلات مشتاق است تا رهنمودها و دستورات را در عمل به اجرا درآورد.

پرچم سرخ : آیا حزب از این گرایش به چپ سوخواهدبرد؟

استفن انگل : بله، مطمئناً خواهد توانست. چونکه این گرایش بیان رشد پذیرش آلترناتیو سوسیالیستی است. امروز مردم به طور روزمره در مخالفت با سرمایه داری، دنبال سود بودن آن، استثمارگری اش و غیره، از "اقتصاد بازار اجتماعی"، "جامعه سوسیالیستی" و "هماهنگی سوسیالیستی" حرف می زنند. این گرایش به سوی چپ انعکاس رشد عینی فاز تاریخی گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم می باشد. تجدید سازماندهی تولید در سطح جهانی، این امر را نشان می دهد. این نتیجه ای واقعیات و تضادهای طبقاتی در رشد امپریالیسم است که در جست و جوی آلترناتیو سوسیالیستی توسط توده ها برجسته شده است.

در عین حال، توهم آفرین خواهد بود که این گرایش به چپ را عموماً بیان روش تفکر پرولتاریائی بدانیم. گرایش به سوی چپ **مرحله ای جدید در رشد آگاهی طبقاتی است**: دوری جستن توده ها از احزاب بورژوائی، پارلمانتاریسم بورژوائی و نهادهای بورژوائی که سالها مشاهده کرده اند، ولی اکنون مسیر روشنی را علیه سرمایه داری و سودجویی غیرانسانی آن در پیش گرفته اند. از سوی دیگر، توده ها هنوز با نفوذ رفرمیستهای خرده بورژوا و رویونیستهای خرده بورژوا که در دهه های اخیر رشد کرده اند، تسویه حساب نکرده اند. به عنوان مثال از جمله گرایش به چپ اکثراً همراه است با امید داشتن به ایجاد تغییرات اجتماعی به کمک پارلمان و یا راه حل های دیگر در چارچوب نظام سرمایه داری. لذا، گرایش جدید به چپ همراه با آگاهی سوسیالیستی نیست، اما نشان از گذار به آگاهی سوسیالیستی دارد که مع الوصف به خودی خود رشد نخواهد کرد.

(بخشهایی از مصاحبه استفن انگل رهبر حزب مارکسیست - لنینیست آلمان - MLPD)

۱۶ سپتامبر ۲۰۰۸ :

پرچم سرخ : ما اطلاع یافتیم که MLPD اخیراً کنگره هشتم خود را برگزار کرده است. آیا می توانید مهمترین وظایف و نتایج کنگره را به طور خلاصه تشریح کنید؟

استفن انگل : به کنگره هشتم حزب می توان به صورت موفق ترین کنگره تحت رهبری کمیته مرکزی از بدو تاسیس آن نگریست. قبلاً ما نتوانسته بودیم از حزب در انفرادی بودن، باموفقیت به درآئیم و به درجه ای از بلوغ برسیم که بتوانیم به مثابه نیروی قابل ملاحظه ای در سراسر جامعه حضور داشته باشیم.

از نظر سیاسی ما در وضعیت کلی گذار برپایه تجدیدسازماندهی جهانی تولید قرار داریم. این امر وضعیت اقتصادی و سیاسی بخرنجی را به وجود آورده که انعکاسش را در رشد آگاهی طبقاتی می توان ملاحظه کرد که گرایش عمومی اش به سمت چپ بوده و از سال ۲۰۰۳ توسط توده های وسیع به خصوص در مناطق پرولتاریائی صنعتی شروع شده است. وظیفه کنگره حزب بررسی و تحلیل این گرایش به چپ، و اتخاذ موضع در برابر آن درآئیه، بود.

به طور قطع کنگره هشتم از این نظر اهمیت فوق العاده ای در حیات حزب داشت که پس از ۱۳ سال توانست گذار به ساختمان جدید حزب و فعالیت بر اساس شیوه تفکر پرولتاریا را به کاملاً انجام دهد. این نشان بلوغ سطح بالائی در حزب، قدرت رشد یابنده مبارزاتی اش و جلب توده ها است که در رشد قابل ملاحظه اعضای حزب خود را نشان می دهد.

در جزئیات آماده نمودن کنگره از جمله ایجاد تشکیلات حزبی درشش بخش استانی جدید قرار داشت. بعد از این مباحثات درون





آن چه که درمقابل ما قرار دارد، مسئله‌ای صرفاً داخلی نیست. راه حل برای جوانان، مسئله اساسی کل جامعه است. نیروهای مخرب امپریالیستی روی جوانان تمرکز داده‌اند: فقر کودکان، فقدان دورنما، فرهنگ نفرت انگیز جوانان، جوانان به مثابه گوشت دم توپ ناخوشیهای گسترش یافته نظیر (ADHD) Attention-Deficit Hyperactivity Disorder - اغتشاش ناشی از فوق فعال بودن و کمبود توجه و تمرکز) که حتا به سطح کودکان نیز رسیده است. درعین حال جوانان به طور شدیدی دنبال دورنمای سوسیالیستی هستند. تلاش برای ارائه راه حل به این مسئله در سطح اجتماعی نشانه‌ی موضع ما نسبت به آینده و مسئله استراتژیک مبارزه طبقاتی است. به این علت تغییر دادن کار جوانان توسط خودشان مسئله کلیدی در تغییر خودی در تمامی حزب در آینده است!

یا در ارتباط با فعالیتهای بین المللی شدت یافته‌اند. ما وظایف زیادی در رابطه با جوانان به عهده گرفته‌ایم و نفوذ ما در کارخانه‌های مونوپولی بین المللی از نظر کمی و کیفی رشد کرده است. ما کار در رابطه با پارلمان را نیز در سطح شهرستانها شروع کرده‌ایم. رهبری منظم مارکسیستی - لنینیستی در ۴۰۰ شهر و منطقه، توسط کمیته مرکزی غیرممکن است. وظیفه‌ی کمیته مرکزی در ارتباط با آماده‌ساختن انقلاب جهانی نیز افزایش یافته است. آلمان حکومتی فدرال دارد. لذا داشتن مجمع استانی و ارگانهای رهبری که کار در منطقه در مرکز فعالیتشان قرار دارد، اهمیتی استراتژیک دارد.

پرچم سرخ: بحثهای کنگره در رابطه با حل مسائل کار با جوانان به کجا رسید؟

مهمانان بین المللی شرکت کننده در کنگره هشتم این گرایش به سمت چپ را به مثابه پدیده‌ای جهانی توضیح دادند. مشخصاً در نپال، ونزوئلا، اکوادور و بولیویا به عنوان مثال حکومتهای ضد امپریالیست و مترقی به جای حکومتهای ارتجاعی انتخاب شده‌اند. با وجود این، داشتن یک حکومت مترقی در تحلیل نهائی به معنای داشتن قدرت نیست! از یک سو حکومتهای ضد امپریالیست به گسترش جنبشهای توده‌ای ضد امپریالیستی انقلابی کمک می‌کنند. در حالی که از سوی دیگر، این حکومتها اکثراً در چپ رفرمیست و غیر رویزونیست پایه دارند. آنها در چارچوب نظام کاری‌کنند، و در مورد این که توانسته اند سیستم را از طریق رفرمیستی تغییر دهند توهم می‌آفرینند. با این روش، آنها چه خواهند و چه نخواهند به طور عینی به تقویت توهم‌ها در مورد اینکه توانسته‌اند رفرم در روابط استثماری سرمایه داری و



stefanengel.info

Vorsitzender der Marxistisch-Leninistischen Partei Deutschlands (MLPD)



... ساختمان کامل حزب در آینده وابسته به ساختمان جوانان شورشی است که منبع عمده عضوگیری برای حزب می‌باشند.

... **پرچم سرخ:** معنای گذار به پی ریزی جدید ساختمان حزب در چیست؟

استفن انگل: پی ریزی جدید بدین معناست که حزب باید پیوسته تضمین کند که کادرهای رهبری کارشان را، بدون خودپسندی درقبال مبارزه آزادی بخش از استثمار و سرکوب، انجام دهند و نه بر اساس انگیزه خودخواهی و فردگرایی خرده بورژوائی. این شامل متحقق شدن شیوه تفکر ماتریالیستی - دیالکتیکی به منظور ایجاد وحدت بین تئوری و پراتیک است تا از اشتباه کردن پرهیز شود و از خصلت پرولتاریائی حزب در تمام عرصه‌های تفکر، احساس و عمل حفاظت به عمل آید. حزب بدین منظور روشهای مبارزاتی ویژه در نظر دارد: تحلیل مشخص از مبارزه بین شیوه تفکر پرولتاری و خرده بورژوائی در میان توده‌ها و در درون حزب؛ استراتژی و تاکتیکها در مبارزه با شیوه تفکر

استفن انگل: کنگره هشتم خاطر نشان ساخت که یک گرایش متقابل در کار مارکسیستی - لنینیستی با جوانان رخ داده است. بزرگترین موفقیت ما در این زمینه سازمان کودکان - روباهان سرخ - بوده که در سطح ملی رشد کرده و صاحب رهبری خودش گشته است. به طوری که بیش از ۳۵۰ رفیق در سمنار مربوط به دیالکتیک در بخش کار مارکسیستی - لنینیستی بین جوانان شرکت کرده بودند. این بود دلیل پایه‌ای رشد مثبت که درعین حال به طور واضحی به عمق یافتن مسائل انجامیده است. کنگره حزب بحث کاملی را در مورد ضرورت انتقاد و انتقاد از خود برای حل کار در مورد مسائل جوانان انجام داد. رشد کنترل نشده‌ای در حزب، به علت نفوذ تربیت اجتماعی بورژوائی ضد اتوریته گرائی، رخ داده است که کار در مورد خط مشی را در میان جوانان، جانی کرده است. شروع برخی ابتکارات فردی و عالی در سالهای اخیر گاه در مناطق مختلف وجود داشته‌اند اما کافی برای ایجاد تغییری مادی نبوده‌اند. تغییر تمامی حزب، سازمان جوانان شورشگرو روباهان سرخ ضروری است.

امپریالیستی بوجود آورنده، دامن می‌زنند. و آنهم در زمانی که در آمریکای لاتین، بیش از پیش سرکوبهای ضد انقلابی و جنگ طلبانه در مورد چپ رشد یافته و جود داشته است. در چنین وضعیتی، به ویژه مهم است درسهای خونین کشتار توده‌ها در شیلی در سال ۱۹۷۳ را یادآوری کرد: راهی برای سوسیالیسم بدون درهم شکستن ماشین دولتی بورژوائی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا وجود ندارد! لذا مهمترین نتیجه‌گیری ما از نظر کار در آینده، بلاواسطه تهاجم جدید تاکتیکی برای تحقق سوسیالیسم حقیقی است!

پرچم سرخ: با سازماندهی مجدد در مجمع استانی و محاسبه‌ی پیشروی در کنگره هشتم، MLPD وظایف زیادی پیش پای خود نگذاشته‌است. نتایج را چه گونه ارزیابی می‌کنید؟

استفن انگل: ...فعالیت حزب متعددتر و بغرنجتر شده است. ما وظایف جدیدی داریم، اما توده‌ها نیز خواسته‌های زیادی از رفقای ما دارند. مثلاً کارما در رابطه با محیط زیست



بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.

به تارنما های اینترنتی حزب رنجبران ایران مراجعه کنید و نظرات خود را در آنها منعکس کنید!

<http://www.ranjbaran.org/>

http://www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline/

<http://www.ayenehrooz.de/>

<http://www.karegari.com>

از سایت تلویزیون آزمایشی رنجبران دیدن کنید و برنامه های اینترنتی آن را مشاهده کنید!

<http://teleranjbaran.wordpress.com>



از بالاسرتوده ها و در جنبش جهانی کمونیستی و کارگری عمل کردن؛ به کارگیری درست فرهنگ پرولتری درمباحثه جهت برخورد به تضادهای بین حزب و توده ها.

در پی ریزی ساختمان جدیدحزب تمام مسائل حل نشدند، چون که شیوه تفکر خرده بورژوائی درحزب به دلیل حاکمیت نظرات بورژوائی درجامعه، می تواند رسوخ یافته و مجددا و مکررا بخش شود. این پایه ریزی جدید نمی تواند قانون پیشروی شیوه تفکر خرده بورژوائی و مبارزه بین دوشمی را به عقب براند. اما با نظام کنترل خود درحزب، ما روش برتر، یا به سخن دیگر قدرت برتری را تکامل داده ایم تا درمقابل این قوانین ایستاده، خصلت پرولتری حزب را تقویت نموده و از اشتباهات مصون بمانیم.

پرچم سرخ: به نظر می رسد که تعداد زیادی مهمان خارجی درکنگره حزب شرکت داشتند.

استفن انگل: این افتخار ویژه ای بود که توانستیم به دهها هیئت نماینده گی از جنبش بین المللی مارکسیست - لنینیست و کارگری از چهار قاره جهان خوش آمد بگوئیم. درکل ۵۰ پیام تبریک برای تشکیل کنگره از سراسرجهان دریافت کردیم. این نشان می دهد که کنگره هامبورگ مورد توجه فعال جنبش بین المللی مارکسیست - لنینیستی و کارگری قرارگرفت.

....

از سایت زبان های خارجی (انگلیسی - آلمانی) حزب رنجبران ایران دیدن کنید!

http://www.ranjbaran.org/01_english

به مناسبت بیستمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی

دربزرگداشت سالگرد تمامی جان باختگان دهه ۱۳۶۰، تعدادی از فعالین چپ تحت نام "کمیته مشترک برگزار کننده مراسم یاد بود در واشنگتن" اقدام به برگزاری مراسمی با شکوه در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۸، نمودند. متن زیر پیام کمیته مشترک می باشد که در ابتدای مراسم قرائت شد.

در خلوت روشن با تو گریسته ام
برای خاطر زندگان
و در گورستان تاریک با تو خوانده ام
زیبا ترین سرودها را
زیرا مردگان این سال
عاشق ترین زندگان بوده اند
احمد شاملو

چشمه ایشان را بستند، قلبها ایشان را با تیرهای زهر آلود شکافتند، خونشان را ریختند، اندامهای سترگشان را در گورهای دسته جمعی بی نشان به خاک سپردند، اما، نامها و خاطره هایشان علیرغم تمام ترفند های ارتجاعی، در پهنه تاریخ برای همیشه جاودان خواهد ماند. آمران و عاملان کشتار ۶۰-۶۷ و شکنجه گران رژیم جمهوری اسلامی ارتجاعی ایران را باید به تمامی نیروهای مترقی مردم جهان، به ویژه کارگران و نهادهای کارگری معرفی و شناساند. چرا که همه این جنایتکاران چه مرده و چه زنده باید به جرم جنایت علیه بشریت در دادگاههای مردمی و علنی محاکمه شوند و به سزای جنایات خود برسند. محاکمه و مجازات این جانپناه به مثابه اجرای عدالت اجتماعی و اعلان این موضع است که مردم ایران، به ویژه زحمتکشان هرگز قاتلان فرزندان قهرمان خود را نه می بخشند و نه خاطره این جنایت هولناک را فراموش می کنند.

تمامی جان باختگان سالهای ۶۰-۶۷ با دستور شخص خمینی جلاد و تائید همه ی جناحهای حکومتی انجام گرفت که نوشت:

"کسانی که در زندانهای سراسر کشور بر سر نفاق خود پافشاری کرده و می کنند، محارب و محکوم به اعدام می باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رای اکثریت آقایان حجت اسلام نیری و جناب آقای اشراقی دادستان تهران و نماینده ای از وزارت اطلاعات می باشد... رای اکثریت آقایان قاضی شرع، دادستان انقلاب و یا دادیارو نماینده وزارت اطلاعات لازم الاتباع می باشد. رحم بر محاربین ساده اندیشی است. قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردید نا پذیر نظام اسلامی است. آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است و سوسه و شک و تردید نکنند سعی کنند "اشد علی الاکفار باشند... والسلام روح اله موسوی خمینی. این چنین بود که سرکردگان جنایتکار سرمایه در جمهوری اسلامی ارتجاعی و با فتوای

از نامه های رسیده : به نیروی خود اتکا کنیم

حمله متقابل بی رحمانه ای در جریان است. دانشجویان که فکر می کردند به اهدافشان رسیده اند مبارزه را رها کرده و متفرق شدند. عوامل سرکوبگر رژیم مدتی در انتظار نشستند تا هیجانات ناشی از مبارزه سرد شود و سپس با استفاده از فرصتی که در تعطیلی دانشگاهها با پراکنده شدن دانشجویان به دست آورده بودند به سراغ تک تک فعالین رفتند تا از آنها انتقام بگیرند و بدین ترتیب کل جنبش را مرعوب سازند. در آن هنگام به دلیل تعطیلی دانشگاهها دیگر امکان مبارزه متشکل وجود نداشت.

دو مثال فوق رویدادهایی نادر و اتفاقی نبوده اند، بلکه بارها با شکلی دیگر و در جایی دیگر اتفاق افتاده اند. دروغوایی، عوامفریبی

حوادث نیست. اما چیزی که در هر دو مورد شاهد آن بودیم این بود که در ابتدا دانشجویان با مبارزه قاطع و عزم راسخ خویش قسمتی از خواسته هایشان را به رژیم تحمیل کردند. یکی از این خواسته ها که در هر دو مورد از جانب رژیم ظاهراً پذیرفته شد این بود که پس از پایان مبارزه، سازماندهندگان و شخصیتهای مهم شکل دهنده و فعال در این مبارزات تحت پیگرد قرار نگیرند و دیگر اینکه مسئولین دانشگاه نیز برای آنها احکام محرومیت از تحصیل صادر نکنند.

در هر دو مورد می بینیم که دانشجویان فریب ظاهر سازی و عقب نشینی موقت رژیم را خوردند، بدون اینکه در نظر بگیرند پشت پرده این عقب نشینی، تدارک برای

در ماههای اخیر و در جریان مبارزه بین جنبش دانشجویی و رژیم، دو رویداد مهم اتفاق افتاد که اهمیت آنها نه فقط از جنبه کمیت شرکت کنندگان در مبارزه و اهمیتی که در افشای رژیم داشتند، بلکه همچنین از این جهت بود که تاکتیکهای رژیم را برای سرکوب و مهار جنبش بهتر از گذشته به نمایش گذاشت. این دو رویداد عبارت بودند از اعتراضاتی که در دانشگاه زنجان و پس از افشا شدن قصد تجاوز یکی از مسئولین دانشگاه به یک دختر دانشجو صورت گرفت و مبارزات دانشجویان دانشگاه تربیت معلم. از آنجا که چند ماه از حوادث فوق می گذرد و احتمالاً خواننده از حوادث یاد شده اطلاع دارد در اینجا نیازی به شرح مفصل جریان

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس غرغه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org